

چرا تحریم ؟ مجید دارابیگی در صفحه ۵



نمایشی در دوازده پرده !

نگاهی آماری به ۳۸ سال " انتخابات " ریاست جمهوری در ایران

آرش کمانگر در صفحه ۸

انتخابات در ایران (در ۴ قسمت)

شهاب برهان در صفحه ۱۰

نگاهی به جنبش کارگری در سالی که گذشت!

تصویرهای کنونی، ضعف ها و نقاط قوت این جنبش و چه باید کردهایی که در مقابلمان است!

علی دماوندی در صفحه ۱۴

جنبش کارگری و خروج پارادایم جدید نئولیبرالیسم مهاجم!

تقی روزبه در صفحه ۱۶

بیانیه کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

سیاست تحریم " انتخابات " را در بطن مداخله فعال در جنبش های اجتماعی مستقل، به پیش ببریم!



ما کمونیستها معتقد نیستیم در چارچوب نظام مبتنی بر نابرابری طبقاتی سرمایه داری که پول و رسانه های کلان و مهندسی افکار عمومی در دست نمایندگان بورژوازی است، بتوان به جمهور واقعی مردم یعنی خودحکومتی دمکراتیک اردوی کار و رنج جامعه واقفیت پوشاند. تحقق این مهم بدون انقلاب اجتماعی غیرممکن است. اما به رغم عدم توهم به امکانپذیری دمکراسی واقعی در ساختار نظام سرمایه و تاکید بر ضرورت تحولات انقلابی و ریشه ای، تاکتیک ما علی القاعده تحریم کارزارهای انتخاباتی بویژه انتخابات شوراهای شهری و استانی و مجالس مقننه ایالتی و سراسری نیست. نیروهای چپ و مترقی در صورت فراهم بودن امکان رقابت و آزادی نسبی فعالیت و تبلیغات، میتوانند و باید از این امکان سیاسی بهره ببرند هم برای استفاده از چنین تریبون هایی برای افشای نیروهای بورژوازی و راست و هم برای تحمیل برخی مطالبات اجتماعی و اقتصادی مردم و یا ایجاد مانع در برابر طبقات حاکم برای برچیدن یا کاهش دستاوردهای اجتماعی تا کنونی کارگران و زحمتکشان.

ادامه در صفحه ۲

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

در مورد " انتخابات " فرمایشی رژیم جمهوری اسلامی

در صفحه ۴

ادامه بیانیه سازمان درباره "انتخابات" ...

و یا نظارت بر بودجه آنها را ندارد و بسیاری از سیاست‌گزارهای کلان خارجی و امنیتی از حیطة اختیار او بیرون است سخن گفتن از شخص دوم مملکت و مجری قانون اساسی کشور به جوکی بی مزه شبیه است. این به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی و حامیان سیاسی و رسانه‌ای آنها در داخل و خارج، که اینقدر از سرنوشت ساز بودن انتخاب مجدد حسن روحانی سخن میگویند باید به این پرسش ساده پاسخ دهند: آنها که در سال ۷۶ نهاد ریاست جمهوری، در سال ۷۷ بخش اعظم شوراهای اسلامی شهر و روستا و در سال ۷۸ مجلس ششم را به تصرف خود درآورده بودند، چه گلی به سر مردم زدند؟ ممکن است جواب دهند که میخواستند اصلاحاتی انجام دهند اما نتوانستند و یا نگذاشتند!! خوب، همه دعوا همین است. چرا باید مردم به فرد یا نهادی رای دهند که اختیار چندانی ندارد و عملاً در محاصره نهادهای انتصابی است؟

سازمان ما از بدو استقرار جمهوری اسلامی تأکید کرده که این رژیم یک رژیم استثنایی سرمایه داری است که در آن قدرت کلیدی در جاهایی متمرکز شده که نمیتوان با اهرم انتخابات، ساز و کارهای آنرا بهم زد. "انتخابات" در چنین نظامی تنها برای نهادهایی به اجرا گذاشته می شوند که قدرت صوری را نمایندگی میکنند. در این نظام شهروندان از آزادی رای دادن یعنی حق پر کردن صندوقهای رای و مشروعیت بخشیدن به رژیم برخوردارند، اما به هیچوجه از حق انتخاب شدن بهره مند نیستند. در این نظام شما نمیتوانید آرایش قوای کلیدی و واقعی را برهم زنید، اما میتوانید از میان افرادی که رژیم از میان برخی حامیان ولایت فقیه برای شما گزینش کرده عده ای را برای قوای صوری انتخاب کنید و همانطور که در بالا گفته شد اگر کسانی نیز به اشتباه از صافی نظام گذشته و یا بعد از مدتی تغییر عقیده داده باشند میتوان با تکیه بر همان نهادهای انتصابی و قدرت کلیدی به حسابشان رسید!! بنی صدر در ۳۶ سال پیش و یا احمدی نژاد در صلاحیت شده و یا خاتمی ممنوع التصویر شده نمونه بارزی از این مدعا هستند. بنابراین صرف نظر از اینکه انتخاب میان بد و بدتر نشانه هیچ حق انتخابی نیست، اما اگر بخشهایی از مردم بخواهند میان ایندو یکی را برگزینند عملاً مثل بسیاری از کشورهای عادی سرمایه داری نخواهد بود که چنین نرمش تاکتیکی ای بتواند تأثیری روی روند سیاسی کشور بگذارد. چون در آن کشورها اگر مردم گاهی مجبور می شوند مثلاً میان یک نئولیبرال و یک نئوفاشیست، اولی را انتخاب کنند مطمئن هستند که یک مقام واقعی با اختیارات واقعی را انتخاب میکنند نه یک رئیس جمهوری که نه اختیار قوای نظامی و انتظامی و شبه نظامی اش را دارد نه اختیار سیاستهای کلان امنیتی و سیاست خارجی و اقتصادی و یعنی در این رژیم حتی اگر فرد یا افرادی بخواهند به اصطلاح کار مثبتی انجام دهند عملاً نمیتواند، چون پست یا نهاد "انتخابی" او در محاصره نهادهای انتصابی زنجیر شده است. بگذریم که روحانی نشان داده که شیاد بی‌بش نیست و در سایه ریاست جمهوری او نه از ابعاد فقر و فلاکت مردم کاسته شده است و نه از ابعاد اعدام و اختناق و بگیر و ببند !!

حامیان شرکت در مضحکه انتخابات ۲۹ اردیبهشت ادعا میکنند که با روی کار آمدن ترامپ در امریکا و یا جنگ و بحران و ناامنی در خاورمیانه، تن دادن به ادامه حکومت آدمخوار اسلامی با برگ انجیر جناح اعتدال، تنها گزینه ممکن برای "حفظ تمامیت ارضی کشور" است. تردیدی نیست که هر نیروی چپ و آزادیخواهی باید با دسیسه های امپریالیستی و دول وابسته به آنها در مورد ایران - خواه تحریم اقتصادی و خواه حمله نظامی - مخالفت کند و ماهیت واقعی رژیمهای امریکا و عربستان و اسرائیل و ترکیه و ... را افشاء نماید. اما این معادله بحرانی، دو طرف دارد. اگر یکسوی آن امپریالیستها و دول مرتجع هستند سوی دیگر آن خود رژیم اسلامی ایران است که در پی رویای صدور انقلاب اسلامی و با منافع سیاسی ارتجاعی اش، از افغانستان و یمن و عراق تا بحرین و سوریه و لبنان مشغول یارگیری سیاسی و حیف و میل دهها میلیارد دلار کمک نظامی و مالی است. این مسئله و نیز سه دهه ماجراجویی هسته ای رژیم، که به قیمت خانه خراب شدن کشور ما به پیش رفت، از عوامل تضعیف امنیت مردم کشور ما و دادن بهانه به قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای

اما ایران سرمایه داری تحت حاکمیت رژیم اسلامی، ربطی به این شرایط سیاسی مفروض - یعنی وجود دمکراسی لیبرالی و آزادیهای سیاسی رایج در بسیاری کشورهای سرمایه داری - ندارد. در این کشور چیزی بنام آزادی اندیشه و بیان، آزادی تشکل و احزاب، حق هر شهروند بالغ برای انتخاب شدن و ... وجود ندارد. در سایه این رژیم نه تنها کمونیستها و مخالفین نظام سرمایه داری بلکه بسیاری از نحله های فکری و سیاسی مدافع سرمایه داری نیز حق شرکت در انتخابات و کاندید شدن را ندارند. در مورد اقلیتهای ملی و مذهبی تبعیضات سیستماتیک اعمال می شود و در انتخابات ریاست جمهوری نیمی از جمعیت یعنی زنان حق کاندیدا شدن را ندارند. فراتر از آن حتی بسیاری از مسلمانان شیعه ملتزم به قانون اساسی رژیم نیز حق شرکت در رقابتهای انتخاباتی را ندارند. کما اینکه در جریان بررسی صلاحیت حدود ۱۶۰۰ نامزد انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی، شورای نگهبان با تکیه بر اصل نظارت استصوابی، تنها صلاحیت شش نفر را تأیید کرده است و در این سلاخی نه تنها به شهروندان عادی و زنان و افراد متعلق به اقلیتهای دینی و قومی رحم نکرده بلکه بسیاری از افراد موثر خود رژیم را رد صلاحیت نموده است. از برادر هاشمی رفسنجانی تا دختر آیت اله طالقانی، از زاکانی یکی از پنج کاندید اصلح جنبه اصولگرایان تا احمدی نژاد رئیس جمهور سابق و ...

بنابراین وقتی شیعه اثنی عشری مذکر معتقد به ولایت فقیه و قانون اساسی رژیم اسلامی و وکیل و وزیر سابق و حتی احمدی نژاد محبوب خامنه ای در انتخابات ۸۸ و عضو فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام !! رد صلاحیت می شود آنگاه سخن گفتن از حق انتخاب شدن کمونیست و سوسیال دمکرات و لیبرال سکولار و فلان پیرو یک دین اقلیت و یا اقلیت قومی در چارچوب این نظام آدمخوار بیشتر به شوخی شبیه است.

این اما همه داستان نیست. یعنی معضل انتخابات در رژیم ولایت مطلقه فقیه فقط به فقدان ابتدایی ترین اصول یک انتخابات و دمکراسی لیبرالی مندرج در منشور جهانی حقوق بشر سازمان ملل بر نمی گردد، بلکه تناقض مهمتر این است که اصولاً قدرت سیاسی و اختیارات کلیدی در آپارات جمهوری اسلامی اساساً نه در نهادهای به اصطلاح انتخابی بلکه در ید اختیار نهادهای انتصابی است. در این رژیم ولی فقیه تقریباً از اختیارات خدایی برخوردار است. درست است که یک نهاد صوری "انتخابی" بنام مجلس خبرگان طبق قانون اساسی بر کار آن نظارت میکند و حتی ظاهراً حق عزل او را دارد اما خود این مجلس نوعی کاست محسوب می شود: کاست روحانیت. یعنی فقط قشر بسیار نازکی از جامعه که از صافی شورای نگهبان منصوب رهبر گذشته اند حق نشستن بر صندلیهای آنرا دارند. قوه قضائیه و قوه مقننه نیز به همین گونه هستند. رئیس قوه قضائیه که مستقیماً توسط ولی فقیه منصوب می شود و در سایر سطوح نیز هیچ شکلی از انتخابات نیز در این قوه اجرا نمی شود. مجلس شورای اسلامی نیز تنها موقعی میتواند یک لایحه را به قانون اجرایی تبدیل کند که تأیید شورای نگهبان را داشته باشد و شورای نگهبان قادر است هر مصوبه مجلس را به بهانه مغایرت با قانون اساسی و یا شرع اسلام رد کند. دعوای مجلس و شورای نگهبان هم اگر بیخ پیدا کرد مجمعی از منصوبین ولی فقیه یعنی مجمع تشخیص مصلحت نظام میتواند در نقش داور نهایی ظاهر شود و اگر هیچکدام اینها کارایی نداشت رهبر مستقیماً با حکم حکومتی میتواند ریل های نظام را جا به جا کند. اختیارات قوای نظامی و انتظامی نیز تماماً در اختیار رهبر است. حال در این میان پست ریاست "قوه مجریه" یعنی رئیس جمهور به مثابه یک نهاد "انتخابی" چه نقشی میتواند ایفاء نماید؟! وقتی محمد خاتمی بعد از دو دوره ریاست جمهوری اعتراف میکند که رئیس جمهور در ایران یک تدارکاتچی بیش نیست!، وقتی اطلاعات سپاه میتواند هر کسی را که خواست بازداشت کند و یا دادگاهی در قوه قضائیه میتواند درب هر حزب و تشکل و نشریه و روزنامه ای را پلمپ کند، وقتی دولت علیرغم اعطای بودجه سنگین به نهادهای حکومتی و یا اقتصادی شبه حکومتی، حتی حق گرفتن مالیات از آنها

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

سایت ساده سازمان ویژه اینترنت کم
سرعت و برای ایران :

<http://rahekaregar.com/index1.php>

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 - 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها،
مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح
میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب
مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما
نیستند .

محسوب می شوند. انتخابات ۸۸ نشان داد آنجایی که حاکمیت احساس
کند بازی انتخابات ممکن است برای رای دهندگان این توهم را پیش
آورد که خیال کنند می توانند از بازی حاکمیت استفاده کنند، از بر هم
زدن بازی و دوباره چیدن مهره های خود ابایی ندارد. اصل نشان
دادن حضور مردم در پای صندوق ها بود و هست تا رژیم بتواند در
صحنه بین المللی به حکومت خود ظاهر مشروع بدهد. مردم ایران
برای امنیت و آرامش و رفاه و آزادی، نه به این رژیم نیاز دارند و نه
به هیچ قدرت خارجی. معیشت، کرامت و حق برخورداری از یک
زندگی امن و انسانی تنها و تنها در گرو رشد جنبش طبقاتی کارگری
و جنبشهای اجتماعی مستقل و مترقی دیگر (جنبش زنان، جنبش
دانشجویان و جوانان، جنبش ملیتهای تحت ستم و جنبش دفاع از
محیط زیست ...) میباشد. انقلاب اجتماعی با رویکردی که در آن
گفتمان تلفیق آزادی با برابری حرف اول را بزند آن گزینه مستقل و
سومی است که میتواند اکثریت ستمدیده جامعه را هم از شر رژیم
اسلامی سرمایه خلاص کند و هم توطئه دول امپریالیستی و ارتجاعی
برای "رژیم چینج" و روی کار آوردن مزدوران موجب بگیر ایرانی
شان را خنثی سازد.

"اصلاح طلبان" رژیم حامی استبداد و استثمار، نه راه حل بلکه خود
بخشی از مشکل هستند. آنها تا کنون نقشی جز سوپاپ اطمینان برای
مدیریت فشار مردمان بر حاکمان نداشته اند. رسالت آنها چیزی جز
امیدوار نگه داشتن مردم در زیر سایه شوم اسلام و سرمایه نیست .

هیچیک از این شش برگزیده شورای نگهبان چه اصولگرا چه اعتدال
گرا و نخودی های میان ایندو علیرغم شعارهای کرکننده شان در
رئای معیشت و کرامت مردم، نه میتوانند به مردم نان بدهند و نه
آزادی. همه آنها یا سابقه جنایت دارند یا غارت یا هر دو. حکام در
طول حاکمیت خویش مردم را به افلاس میکشانند و سپس در آستانه
"انتخابات" برای انبوه میلیونی توده کار و رنج، اشک تمساح
میریزند. یکی از فضای باز سیاسی سخن میگوید آن دیگری از لزوم
انقلاب اقتصادی!! تحریم این بالماسکه و شارلاتانیسم تهوع آور،
ابتدایی ترین واکنشی است که هر انسان جویای رهایی میتواند از خود
نشان دهد. مهم اما پیوند زدن این " نه " سراسری و پرشکوه با
حضور موثر و فعال در جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی
کشور ماست. تنها در محیط کار و زیست و در پیکارهای بی امان در
کوچه و خیابان است که میتوان کرامت، امنیت و معیشت را به کف
آورد .

هر چه گسترده تر باد مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

اردیبهشت ۱۳۹۶



شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

در مورد "انتخابات" فرمایشی رژیم جمهوری اسلامی

قرار است دوازدهمین دوره مضحکه انتخابات ریاست جمهوری، "انتخابات" میان دوره ای مجلس شورای اسلامی و همچنین "انتخابات" شوراهای اسلامی شهر و روستا در روز ۲۹ اردیبهشت ۹۶ در ایران برگزار شود.

"انتخابات" ریاست جمهوری که در آن فقط مردان معتقد به ولایت فقیه و رد شده از غربال انواع نظارت های استصوابی، شورای نگهبان و شورایصلحت نظام و... می توانند شرکت کنند، حتی با عرف انتخابات های "دموکراتیک" نظام سرمایه داری هم همخوانی ندارد. این نمایشات، نهانکون و نه در تمام طول حاکمیت جمهوری اسلامی موضوعیتی برای مردم آزادیخواه و حق طلب نداشته و ندارد، اما متأسفانه در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که در آن فضایی برای اعمال رای و اراده کارگران و توده های محروم و زحمتکش و زنان تحت ستم آپارتاید جنسیتی وجود ندارد، همواره بخشی از مردم که آلترناتیوی برای راهی از وضع موجود ندارند، بازیچه این نوع "انتخابات ها" که همواره انتخاب بین "بد" و "بدتر" است می شوند و این در حالی است که "انتخابات" در این نظام عملاً به یک راه فریبکارانه برای تغییر آرایش سیاسی جناح بندی های رژیم و اینکه هر کدام از جناح ها چه سهمی از قدرت و چه سهمی از ثروت های جامعه را به غارت بپردازند عمل کرده است.

اگر سخن از انواع نظارت و دخالت سپاه پاسداران و مهندسی کردن پروسه این انتخابات و ضد دمکراتیک بودن آن در میان است، تماماً بهنقض قواعد بازی از جانب خود جناح های حکومتی مربوط می شود و هیچ ربطی به حقوق مردم ستمدیده ایران ندارد. حقوق سیاسی و اجتماعی مردم ایران از زمانی پامال شد که رژیم اسلامی با توسل به کشتار انسان ها، شکنجه و زندان و با زور سرکوب، انقلاب مردم ایران را بخون کشید و با پامال کردن پیش شرط های اولیه یک انتخابات آزاد نظیر آزادی فعالیت سیاسی احزاب، آزادی بیان و مطبوعات و آزادی هایسیاسی، حق انتخاب واقعی را از مردم ایران بطور کامل سلب نمود.

اما با تمام این احوال، این بار هم رژیم و دستگاه های تبلیغاتی اش در گرم کردن تنور "انتخابات" هایش تنها نبوده و نیستند. نیروهای اپوزیسیون بورژوازی درون و بیرون از حاکمیت و مدیای وابسته به آنها نیز که هراس شان از خیزش و انقلاب مردم کمتر از بیت رهبری و "اصولگرایان" نیست، این بار هم می کوشند با توجیها و بهانه های واهی بخشی از این مردم را به "امید" بهتر شدن اوضاع و با قرار دادن آنها در مقابل گزینه "بد" و "بدتر" به پای صندوق های رای کشانند و عملاً به بقای رژیم جمهوری اسلامی مثل همیشه خدمت کنند.

رژیم این بار همه در تلاش است که مردم را به پای صندوق های رای بکشاند تا از میان قافله جنایتکاران، دزدان و عوامل وابسته به این رژیم و پایبند به نظام ولایت فقیه عده ای دیگر را انتخاب کنند تا برای چند سال دیگر بر آنها حاکمیت کنند. به عنوان مثال این بار هم مردم باید از میان جنایتکاری مانند ریسی که یکی از آمران کشتار هزاران زندانی سیاسی در دهه شصت بوده و روحانی که همواره در جنایات رژیم شریک بوده و در چهار سال ریاست جمهوری اش هم، زندگی و معیشت مردم را به تباهی بیشتر کشانده و چوبه های اعدامش پر رونق تر از دوره های قبل بوده، ظاهراً باید یکی را انتخاب کنند!

در شرایط کنونی همچنین بخشی دیگر از اپوزیسیون نیز، که جزو اردوی رنگارنگ تغییر رژیم با امید به کمک قدرت های امپریالیستی و در راسان ها حکومت ترامپ و نیز ارتجاع منطقه نظیر عربستان، اسرائیل و شرکاء هستند و به آنها آویزان شده اند، خواهان تحریم و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، اما آن ها خواه ناخواه هموار کننده نظام استبدادی و سرکوبگر دیگری هستند. بنابراین سرنگونی مورد نظر این نیروها، نه انتقال قدرت سیاسی به اکثریت مردم، بلکه انتقال قدرت از ارتجاعی حاکم به ارتجاع ضدمردمی دیگر و خطر دیگری برای آینده ایراناست.

کارگران! توده های ستمدیده مردم ایران، مردم آزاده! این نمایشات مضحک به حق و حقوق شما و انتظارات و آرزوی هایی که شما برای یک زندگی بهتر دارید ربطی ندارد. انتخاب کارگران که در اینجامعه با دستمزدی چند برابر زیر خط فقر کار می کنند و گاهی ماه ها همین مزد بخور نمیرشان نیز به تعویق می افتد، بیکارانی که حتیشانس کار با این دستمزدهای شرم آور را هم ندارند، مردم تحت انواع ستم و تبعیض، زتانی که در این جامعه نیمه انسان به حساب می آیند، جوانانی که هیچ آینده و دورنمای ندارند، نباید وارد بازی در میدانی شوند که در آن هیچ نفعی عاید آنها نمی شود. شر این رژیم با کلیه باندها و جناح هایش باید از سر زندگی و معیشت مردم برچیده شود. این رژیم که با اعمال فشار بر زندانیان سیاسی و عقیدتی، با موج اعدام زندانیان و دیگر اعمال سرکوبگرانه اش به عنوان حربه ای جهت ایجاد فضای خوف و وحشت در جامعه، خود را حفظ کرده، می خواهد از این رهگذر همیه سود ادامه حیات ننگینش بهره ببرد و با کشاندن شما به پای صندوق های رای، از "انتخابات" هم به عنوان یک مانور سیاسی و نمایش فریبکارانه "قدرت" علیه خود شما و برای روحیه دادن به نیروهای سرکوبگرش استفاده کند.

با نرفتن به پای صندوق های رای و شعار "نه به مضحکه انتخاباتی رژیم" این نمایش را به فراندومی برای نشان دادن عدم مشروعیت رژیم تبدیل کنیم. "انتخابات" را به هر شکل ممکن و موثر به فرصتی برای گسترش اعتراضات توده ای در سراسر کشور، در مسیر مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت سیاسی توسط اکثریت مردم ایران، کارگران و زحمتکشان، مبدل سازیم. راه حل، سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و تلاش و مبارزه برای جایگزینی بدیلی سوسیالیستی است.

نه به انتخابات فرمایشی رژیم

سرنگون باد رژیم سرمایه داری اسلامی ایران

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

امضاها:

1- اتحاد چپ ایرانیان در خارج کشور

2- حزب کمونیست ایران

3- سازمان راه کارگر

4- شورای حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران- استکھلم

5- شورای فعالین سوسیالیست و آزادیخواه- هامبورگ

6- کانون اندیشه کپنهاگ - دانمارک

7- کمیته حمایت از مبارزات جنبش کارگری ایران- دانمارک

8- کمیته حمایت از مبارزات کارگران ایران- فنلاند

9- کمیته خارج کشور سازمان فدائیان(اقلیت)

10- هسته اقلیت

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۶ برابر با ۱۱ مه ۲۰۱۷

<http://shoora-namavandegan.org>



چرا تحریم؟ مجید دارابیگی

تحت حکومت ملاها و باندهای جنایت کار نظامی - امنیتی، انتخابات درونی است که به شیوه ی فرماندهی و با قید و شرط های ویژه مافیانی انجام می گیرد.

بر اساس قانون انتخابات جمهوری اسلامی، نامزدهای انتخاباتی برای ریاست جمهوری، حوزه ی نماینده گی مجلس شورای اسلامی و حتا خبره گان رهبری که وظیفه انتخاب و تائید رهبر را دارند و می توانند رهبر را بر کنار و با جای گزین سازد؛ پیشاپیش ملزم به طاعت از ولی فقیه و حفظ نظام هستند و نیازمند دریافت تاییدیه قضائی، امنیتی و انتظامی از مقامات و مراجع مربوط و با صلاحیت!

باورکردنی است که گزینش خبره گان رهبری، پیشاپیش در گروه وفاداری آنان به رهبر باشد؟ آری چنین است. زیرا بنا بر تفسیر آیت اله مهدی مشکینی، نخستین رئیس مجلس خبره گان، انتخاب رهبر از جانب خدا صورت می گیرد و وظیفه ی خبره گان رهبری کشف امر خدا است. با همین تفسیر، حتا به اعتبار فقهی ناموجه و پا در هوا، و پشتیبانی باندهای مافیانی امنیتی - نظامی سپاه و بسیج، خامنه ای برگزیده ی خدا شد، تا هم چون پیامبر، تا هنگام مرگ ردای رهبری را بر دوش کشد.

در جریان برگزاری انتخابات، پی روی از رهبر و تائید صلاحیت امنیتی، قضائی و انتظامی شرط لازم است اما شرط کافی نیست. ممیزی تائید صلاحیت و نظارت استصوابی و عبور از قیف تنگ شورای نگهبان هم در میان است، تا شرط کافی فراهم آید و شرط لازم و کافی جمع شوند. عبور از صافی دوازده نفره شورای نگهبانی که شش عضو آخوندی آن را با حق رای وتو، شخص رهبر تعیین می کند و داوطلب سمت نماینده گی یا ریاست جمهوری باید از آن بگذرد، همانند گذر پوست است به دباغ خانه! به بیان روشن تر، در میان هواداران نظام هم درجه ی خلوص هر چه بیش تر، پیش شرط دوم است و پیشاپیش راه ورود احزاب و سازمان های غیرخودی و شخصیت های دگراندیش، یا مخالفان نظام حکومتی، حتا منتقدین خودی، به دور رقابت های انتخاباتی را سد ساخته اند.

در جمهوری اسلامی اگر چه نامزد شدن همه گانی نیست و همه گان حق نامزد شدن و انتخاب شدن ندارند، اما انتخابات کردن و رای دادن برای همه گان، حتا مخالفان رژیم و تبعیدیان برون مرزی هم آزاد است و تنها یک شرط کوچک دارد. شرط کوچک اش هم آن است که رهبری نظام تعیین می کند به چه کسی، یا به چه کسانی رای بدهند.

سید علی خامنه ای، در سمت رهبر جمهوری اسلامی و سمت خودگزیده ی ولی فقیه مسلمین جهان، که در چند سال گذشته به دم خود بسته، در انتخابات دهمین دوره ی مجلس شورای اسلامی که یک سال و اندی پیش برگزار شد، می گفت اگر مخالف نظام هم هستید، برای حفظ نظام و احترام به نظام، در انتخابات شرکت کنید و رای بدهید. دشمن شاد کن نباشید. به راستی از این گفته بی خردانه تر می توان بر زبان جاری ساخت. اگر مخالف نظام هم هستید، برای حفظ نظام رای بدهید، چه معنی می دهد؟

در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری هم مانند دوره های پیشین، بر مبنای قرار و مدارهای از پیش توافق شده، از میان انبوه نامزدهائی که برای ثبت نام صف بسته بودند، تنها شش نفر از دهانه ی تنگ شورای نگهبان گذشتند. رئیس جمهور کنونی شیخ حسن روحانی و معاون اش، اسحاق جهانگیری، ابراهیم رئیسی، محمدباقر قالیباف، مصطفی میرسلیم و مصطفی هاشمی طبا، که هیچ کدام نه نقطه روشنی در پشت سر دارند و نه نقطه روشنی در پیش روی! از این شش نفر، دو نفر پایانی نیست نخودی هستند و برای جواری جنس ردیف شده اند و اگر در این دایره ی تنگ، رقابتی هم بین بد و بدتر در میان باشد، در یک سمت شیخ حسن است و اسحاق جهانگیری، به عنوان یدکی وی، و در سمت دیگر به همین نسبت، رئیسی است و محمدباقر قالیباف، تا اگر هر کدام از میدان به در شدند و مسائل حاوی از یک جانب بروز نمود، جانشینی داشته باشند و یدکی ها جای اصلی را پر کنند. اما این دوره از انتخابات، نسبت به دوره های پیشین، از دو جهت در خور توجه است، در پیوند با نامزدهای اعلام شده و در پیوند با دامنه ی نافرمانی و افساگری!

به اعتبار پذیرش نامزدهای انتخاباتی می توان گفت، که در بن بست رقابت ها در نظام، کفگیر به ته دیگ خورده و در این قحط الرجالی که دامنه ی سرکوب به خودی ها رسیده، در سمت به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال گرا، بالاترین میزان توافق بر سر شخصیت دست دومی

انتخابات هم زمان دوازدهمین دوره ی ریاست جمهوری، انتخابات میان دوره ای مجلس دهم و پنجمین دوره ی انتخابات شهرداری ها در راه است و یک بار دیگر، دموکراسی نمائی دروغین و نیرنگ بازی جمهوری اسلامی به تماشا در می آید.

در همه ی کشورهای با نظام پارلمانی، که شاخص آن ها آزادی احزاب و انجمن های سیاسی، اتحادیه های کارگری و صنفی، رسانه های ناوابسته به دولت، آزادی اجتماعات و تظاهرات مسالمت آمیز است، احزاب، انجمن ها و اتحادیه ها، نامزدهای انتخاباتی یا نامزدهای مورد تائید خود برای احراز پست ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزیر ارشد ایالتی، شهرداری ها، سناتورها و نماینده گان مجلس را از ماه ها پیش از برگزاری انتخابات، اعلام می کنند و نامزدهای انتخاباتی برنامه ی خود را ارائه می دهند، تا رای دهنده گان بر اساس منافع طبقاتی، حزبی، صنفی و یا حتا تمایل شخصی، از میان آن ها دست به انتخاب بزنند و به چهره، یا چهره های مورد پذیرش خود رای دهند. در این کشورها رسانه ها، چه رسانه های دولتی و چه رسانه های غیردولتی فرصت دارند با نامزدهای انتخاباتی برخورد کنند، پیشینه سیاسی، فعالیت حزبی، اداری، یا اقتصادی، نقطه قوت ها و نقطه ضعف ها، یا رسوائی احتمالی آن ها را به هر درجه ای که باشد، به نقد بکشند و یا فاش سازند. در کشورهایی هم که سنت های دموکراسی ریشه دار نیست، میزان شناخت از چهره ها ملاک است و یا امضای تائید آمیز شمار در خور توجهی از رای دهنده گان حوزه ی انتخابیه، در سطح شهر، منطقه، یا کشور، برای پذیرش نامزدی چهره های ناشناخته، یا احزاب کوچک و ناشناخته در هر سطح از انتخابات!

در نظام های دموکراتیک، همه ی شهروندان سواى برخورداری از حق انتخاب کردن، از حق انتخاب شدن هم برخوردارند و به استثنای مجرمیت و محکومیت جزائی، سد راهی بر سر نامزد شدن نامزدهای حزبی یا ناوابسته وجود ندارد! اما رهبران جمهوری اسلامی، پس از سی و هشت سال، هنوز هم نمی خواهند دست کم در این مورد به الفبای انتخاباتی تن در دهند. آنان حتا از بیم کنکاش بر سر انتخاب خودی ها، در هر دوره تلاش دارند تا جانی که امکان دارد زمان برگزاری انتخابات و آوازه گری انتخاباتی را کوتاه و محدود سازند. از این روی در موسم کوتاه مدت برای ثبت نام و شرکت در انتخابات، انبوهی از چهره های شناخته شده و ناشناخته، برای نامزد شدن صف می بندند، تا پس از پایان نام نویسی، از صافی شورای نگهبان بگذرند. اما شورای نگهبان هرگز تن به بررسی صلاحیت انبوه داوطلبان نخواهد داد و پس از اعلام اندک شماری که سرسپرده گی خود به شخص سید علی خامنه ای و باندهای حاکم را پیشاپیش به اثبات رسانده، و بر سر صدور مجوز برای شرکت آنان به توافق رسیده اند، دیگران با یک قلم خانه نشین می شوند و در برابر اعتراض احتمالی آنان، کدخدازاده سخن گوی شورای نگهبان ریاکارانه اعلام می کند ما منکر صلاحیت و یا کفایت داوطلبان نیستیم، اما شورا نتوانسته است صلاحیت آنان را تائید کند و یا صلاحیت آن ها برای شورا محرز نیست.

به موجب اصولی از قانون اساسی دست پخت خبره گان، در جمهوری اسلامی تفکیک قوای سه گانه برقرار است اما به موجب چند اصل دیگر، قوای سه گانه ی کشور، پی رو امر رهبر هستند. رهبر یا ولی فقیه، رئیس قوه ی قضائیه را که دادگاه ها و دادستانی های کشور تحت اداره و گوش به فرمان او هستند به تنهایی گزین می کند و صلاحیت ریاست دو قوه ی دیگر را هم باید پس از گزینش آنان از جانب رای دهنده گان و یا مجلس شورای اسلامی تائید نماید و بدون تائید و پذیرش وی، هیچ کدام رسمیت ندارند. از این روی سخن گفتن از انتخابات و حق رای همه گانی در نظام جمهوری اسلامی، آب در هاون کوبیدن است.

در واقعیت امر، جمهوری اسلامی، نام بی مسمانی است بر یک نظام فنودالی - خلیفه ای، با پار ایدئولوژیکی فقهائی، که جای گاه هر فرد را، بارگاه ولی فقیه و کارگزاران حلقه به گوش اش به میل خود مشخص می سازند و مقامات رهبری سه قوه، بر اساس سرسپرده گی، سازماندهی می شوند. از این روی هر گونه انتخابات در ایران

است مانند اسحاق جهانگیری به عنوان جانشین احتمالی روحانی در دور رقابت ها و یا پر کردن جای یک نامزد برای واگذاری به سود روحانی! در طیف اصول گرایان بی اصول و عتیقه های گرد آمده در جبهه ی پای داری و بیت رهبری، دامنه ی توافق بر سر آیت اله اعدام است و قالیباف دانش جو کش! البته آخوند ابراهیم رنیزی، تنها آیت اله اعدام نیست. بیش ترین شمار مقام های روحانی و اداری جمهوری اسلامی و از جمله شیخ حسن روحانی - به عنوان نماینده ی خامنه ای در شورای امنیت ملی -، آلوده دامن هستند اما نه به این شدت و نه به این رسوائی!

آخوند ابراهیم رنیزی، چهره ای است که با پایان دوران مقدماتی طلبه گی، در سال شصت، با بیست سال در یکی از شهرهای خراسان و اندک زمانی دیرتر به دعوت قدوسی، در تهران به عنوان مقام دادستانی انقلاب، مجوز آدم کشی دریافت می دارد و تا سال گذشته که از جانب خامنه ای به تولیت امام رضا می رسد، شغل شریف اش صدور، یا اجرای حکم اعدام است و به تائید آیت اله منتظری، در سمت جانشینی دادستانی انقلاب مرکز، حکم اعدام هزاران زندانی را در کشتار سال شصت و هفت امضا می نماید. اما در وجه دوم، نامزد نمودن وی از جانب نظام برای اشغال پست ریاست جمهوری، اهانت بزرگی است به جان باخته گان دهه ی شصت، بسته گان، خانواده، یاران و دوستان آنان و میلیون ها انسانی که خواهان محاکمه و مجازات آمران و ماموران این جنایت تاریخی هستند. از این زاویه، نامزد نمودن رنیزی را تلاش ناشیانه ای باید دانست برای موجه جلوه دادن این جنایت تاریخی و دفاع از آن و پرداخت پاداشی مناسب و بالاتر از تولیت پول ساز امام هشتم به او، به عوان یکی از چهار چهره ی نخبه کشی سال شصت و هفت در زندان ها!

اگر خامنه ای و شورای نگهبان با تائید صلاحیت رنیزی، به همه ی مخالفان و منقدان دهن کجی نمودند، در عوض شمار زیادی از داوطلبان رد صلاحیت شده هم به نوبه ی خود با دهن کجی به خامنه ای، کلیت نظام را به چالش کشیدند و این را باید نقطه ی تحولی دانست. از داوطلبی که گفت چهار کلاس سواد دارد و آمده است که بگوید محیط زیست را دریابید. در این کشور کسی به محیط زیست توجه ندارد، تا داوطلبی که گفت عاشق قدرت است و همه برای قدرت نمایی به میدان می آیند.

پاس دار محمود احمدی نژاد، که گزینش خود، به مقام استان داری استان نوبنیاد اردبیل، شهرداری تهران و دو دوره ریاست جمهوری را مرهون پشتیبانی همه جانبه ی خامنه ای است، با وجود آن که خامنه ای به وی گفته بود صلاح نیست شما در این دوره در انتخابات شرکت کنید و در در بدو امر هم پذیرفته بود، با ثبت نام خود به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری، بار دیگر همانند چهار ساله ی پایانی ریاست جمهوری خود به شخص خامنه ای توهنی زد و اگر چه مانند هاشمی رفسنجانی در دور گذشته، تائید صلاحیت نشد و نتوانست از قیف تنگ شورای نگهبان تحت امر رهبر بگذرد. اما رد صلاحیت فردی که دو بار تائید صلاحیت شده و برای استقرار وی در پست ریاست جمهوری، کلیت نظام دو بار به زیر سوال رفته، رسوائی دیگری است برای نظام و نقش نظارتی شورای نگهبان! هم احمدی نژاد و هم رحیم مشاعی، معاون پیشین احمدی نژاد، چه پیش از ثبت نام و چه پس از رد صلاحیت، به خامنه ای گفتند تو چه کاره ای که می خواهی برای همه تعیین تکلیف کنی!

عباس پالیزدار که در دوره ی ریاست جمهوری احمدی نژاد، شمار چندی از روحانیان کشور را با نام و نشان، به عنوان مافیای اقتصادی نام برد و به ادعای خود تا پای اعدام هم پیش رفت، پس از ثبت نام به عنوان نامزد ریاست جمهوری، طی سخنانی گفت کسانی که شما پشت سرشان نماز می خوانید و شخص خامنه ای را هم شامل می شود، خود مافیای اقتصادی و غارت گران اموال عمومی هستند و وی برای مبارزه با آن ها وارد میدان می شود.

دکتر مهدی خزعلی، فرزند شیخ خزعلی از اعضای شورای نگهبان هم که به ادعای خود تا کنون ده بار بازداشت و به با اعتصاب غذاهای نامحدود آزاد شده، ادعا نمود که در دور پیشین انتخابات مجلس شورای اسلامی، حداد عادل رئیس مجلس هشتم و رهبر فراکسیون اصول گرا و در مجلس خیره گان، محمد یزدی رئیس پیشین قوه ی قضائیه و رئیس مجلس خیره گان و مصباح یزدی عضو مجلس خیره گان را خانه نشین ساختیم، و این بار به میدان می آید تا

هر دو جریان اصلاح طلب و اصول گرا را که در همه ی جنایت های تائیدی شریک اند از میدان به در کند. زیرا بین حسن روحانی و آیت اله اعدام تفاوتی نمی بیند.

بالا گرفتن دامنه ی اختلاف ها، نافرمانی ها و از خط نظام بیرون زدن ها و مبارز طلبیدن ها، هر کدام به نوبه ی خود هم نشانه ای است از وجود شکاف در میان بالائی ها، و هم نشانه ی این که پشم و پبله ی خامنه ای به عنوان مظهر اقتدار نظام ریخته و این را باید به فال نیک گرفت.

با وجود همه ی کاستی ها و نامرادی ها، سران و کارگزاران رژیم تلاش دارند این بار هم مانند چند دور گذشته، بخش در خور توجهی از مردم را به پای صندوق های رای بکشانند و حضور آنان را نشانه ی تائید نظام و دموکراتیک بودن انتخابات قلم داد کنند و برای خود، چه در درون کشور و چه در انظار جهانیان، کسب اعتبار کنند.

به بازی گرفتن ابراهیم رنیزی، به عنوان آیت اله اعدام در صحنه ی مبارزه انتخاباتی، به عنوان لولو سر خرمن، نیرنگ آشکاری است برای داغ کردن تنور انتخابات، و تائیدی بر تلاش هر دو جناح حاکمیت برای تحقق این مهم!

اصلاح طلبان، پیشاپیش، از ورود رنیزی به صحنه ی مبارزه انتخاباتی استقبال می نمودند و حضور او را اقبالی می دانستند برای روی آوردن رای دهنده گان به روحانی! اما ورود او به صحنه انتخابات، برای اصول گرایان، هم فال است و هم مراد. زیرا با خودداری ضرغامی و یاریجانی از نامزد شدن، هم گره ای از مشکل آنان گشوده شد و هم این که در چشم انداز تیره ی کنونی که جمهوری اسلامی در منطقه و صحن بین ال مللی، همه جانبه زیر فشار است، گرم کردن تنور انتخابات برای آنان اهمیت ویژه ای دو چندان دارد و در عین حال، به صحنه آوردن آیت اله اعدام، یعنی مهر تائیدی بر تداوم سرکوب در آینده و این که به باور این جناح، که متکی به مافیای نظامی - امنیتی است، جمهوری اسلامی از موضع تائیدی خود کوتاه نخواهد آمد!

جریان ها و شخصیت هایی که در هر دوره ی انتخابات به بهانه ای می گویند در انتخابات شرکت کنید، باید در انتخابات شرکت کرد، یا با اعتراف به بد و بدتر، می گویند از میان بد و بدتر، یا بدها و بدترها، بد را گزین کنید یا بدها را، جدای از این که از طیف وابسته گان رژیم باشند و یا رانده شده گان از دربار خلیفه و از مدعیان اصلاح طلبی دو خردادی، خاتمی و بهزاد نبوی و مصطفی تاج زاده و سعید حجاریان به جای خود، که هنوز هم امید دارند در نظام جانی داشته باشند. طیف لیبرال های وطنی، یا فراریان از اردوی انقلاب و مبارزه، یا دشمنان انقلاب و هواداران رفرم و اصلاحات، دنبال چی هستند؟ اکبر گنجی و بابک راد که علیه لولو خورخوره ی آیت اله اعدام گلو پاره می کنند، از شیخ حسن چه دیده اند؟ جای گاه رفرم و اصلاحات مورد ادعای آنان در انتخابات جمهوری اسلامی کجاست؟

از صندوق انتخابات جمهوری اسلامی در این دوره، کدام شخصیت اصلاح طلبی بیرون خواهد آمد که بتوان به او دل بست! به فرض محال، اگر در میان این شش نفر، یک اصلاح طلب نیم بند هم پیدا شود، به عنوان رئیس جمهوری برگزیده ی ملت، در برابر رهبر، یا امام جمعه های تحت امر بیت رهبری و باندهای نظامی - امنیتی خارج از کنترل، چه توانی دارد؟ در رژیمی که بر مبنای قانون اساسی، سید علی خامنه ای، سوای در اختیار داشتن سمت فرماندهی کل قوا، شامل ارتش و سپاه، نیروهای نظامی، امنیتی و انتظامی، تعیین وزرای دفاع، کشور و اطلاعات و امنیت را بر عهده دارد و سایر وزیران را هم دیکته می کند، رئیس جمهور چه نقشی می تواند داشته باشد؟ آیا "بد" انتخاب شده می تواند در برابر رهبر، به تر از "بدتر" عمل کند.

در تجربه ی تا کنونی، گزینش سید خندان، محمد خاتمی در سال هفتاد و شش که با شعار توسعه ی سیاسی به میدان آمد، به کجا کشید؟ مگر خاتمی توانست از بسته شدن روزنامه های هوادار اصلاحات نیم بند ادعایی خود و بازداشت روزنامه نگاران هوادار خود، جلوگیری کند. واکنش او نسبت به بستن روزنامه خرداد و بازداشت و محکومیت عبدالله نوری در سمت وزیر کشور و مدیر مسول روزنامه خرداد چه بود؟ واکنش او نسبت به شلیک گلوله بر دهان سعید حجاریان مشاور ارشد اش چه بود؟ در برابر یورش

وحشیانه ی سپاه و بسیج در تیرماه سال هفتاد و هشت دست به چه اقدامی زد؟

پاس دار قالیباف، شهردار کنونی تهران و نامزد انتخابات ریاست جمهوری، ادعا دارد که وی فرماندهی عملیات گزانبیری علیه دانش جویان را در هیجده ی تیر سال هفتاد و هشت به اجرا در آورده است. عملیات گزانبیری تحت فرماندهی پاس دار قالیباف، یعنی از رختخواب بیرون کشیدن دانش جویان خفته در خواب گاه و پرتاب نمودن آنان، از طبقات بالا به پانین، برای پایان دادن به جنبش دانش جویان هوادار رنیس جمهور! به راستی پاسخ عملی سید خندان در سمت ریاست جمهوری کشور، در برابر این جنایت تاریخی و سرکوب شدید تظاهرات مسالمت آمیز اعتراضی چهار روزه ی دانش جویان در دانش گاه تهران چه بود؟ فرار از تهران، گریز به همدان و داد سخن دادن در کمالات نداشته ی رهبر در شهر همدان، و اعلام این که مطیع و غلام حلقه به گوش سید علی خامنه ای است. سخنانی این چنین، آن هم در آخرین روز عملیات گزانبیری و فتح دانش گاه توسط سپاه و بسیج! و در بازگشت به تهران فرستادن دو خواهر دوقلو ی جسیده برای قصابی به کشور مالزی، به قصد منحرف ساختن افکار عمومی از جنایات سپاه و روی دادهای خواب گاه دانش جویان! البته اگر جمهوری اسلامی یک دهه دیگر دوام یابد، قالیباف و دیگر فرماندهان عملیات ظفرنمون گزانبیری علیه خواب گاه دانش جویان، در خاطرات تاریخی و درخشان خود، خواهند گفت که دانش جویان سوی مسلح بودن به سلاح های کمربندی و کلاشینکف، از پشتیبانی توپ خانه ی دشمن هم برخوردار بودند و گر نه نمی توان کشتن چند دانش جوی خفته را در پاسی از نیم شب، عملیات گزانبیری دانست!

پرسیدنی است که لیبرالیسم اقتصادی دکتر نوربخش، یا برنامه توسعه ی اقتصادی سردار سازنده گی، جز فربه شدن باندهای مافیایی سپاه و امنیتی ها و میلیاردر شدن آخوندها و آقازاده ها، جز تهی دستی بیش تر توده های میلیونی و رشد تورم دو رقمی، چه دستاوردی برای کارگران و زحمت کشان بر جای گذاشت!

از شعارهای مستضعف پناهی پاس دار احمدی نژاد و باندهای قدره بند هم راه او، که با شعار مبارزه با هاشمی دزد و خانواده اش، وارد دور رقابت شدند، جز ورشکسته گی کشور، حذف یارانه ها و افزایش نجومی بهای نان، برنج، گوشت و نیازهای عمومی و غارت های میلیاردری و فربه شدن هر چه بیش تر باندهای مافیایی نظامی - امنیتی و بیت رهبری، چه دستاوردی را می توان بر شمرد.

میرحسین موسوی که هشت سال ردای نخست وزیری جمهوری اسلامی را بر دوش داشت و در برابر کشت و کشتارها و جنایات های تاریخی دهه ی شصت، نخستین دهه ی برقراری جمهوری اسلامی، مهر سکوت یا تانید بر لب داشت و سخت مورد احترام شخص خمینی بود، به سبب مخالفت شخص خامنه ای، در پنج دوره ی انتخابات ریاست جمهوری، اجازه ی شرکت در دور رقابت های خودی ها را پیدا ننمود، وقتی هم اجازه ی شرکت در دهمین دوره ی انتخابات ریاست جمهوری را پیدا کرد و به اعتبار انتخاب بین بد و بدتر، مورد استقبال انبوهی از رای دهنده گان قرار گرفت، در فردای اعلام نتیجه ی انتخابات، که رای دهنده گان در اعتراض به تقلب آشکار به سود احمدی نژاد، با شعار رای من کو به خیابان ها ریختند، پاسخ خامنه ای گلوله ی مذاب بود، بر حلقوم اعتراض کننده گان جوانی که آزادی انتخاب بین بد و بدتر را جدی پنداشته بودند و زندان و حبس خانه گی تا کنونی کروی، موسوی و رهنورد، سه چهره ی شاخصی که به موج اعتراضات توده ای سوار شدند.

سرکوب اعتراضات مسالمت آمیزی که خامنه ای لشکرکشی خیابانی می نماید، با اجرای عملیات گزانبیری دیگری از جانب سپاه و بسیج، تحت فرماندهی پاس دار نقدی، که با تانید خامنه ای لباس سفیدها را به میان جمعیت بی سلاح فرستاد و با ترور بیش از هشتاد تن در خیابان ها و بازداشت صدها تن به اجرا در آمد و به موجب فتوای بزرگ آیت اله و تئوریسین نامی جمهوری اسلامی، کاظم مصباح یزدی، با تجاوز جنسی به چند تن از دانش جویان و دانش آموزان پسر زندانی، به نقطه ی عطف دیگری رسید که می تواند به عنوان سومین عملیات گزانبیری پیروزمند ولگردان و قمه کشان جمهوری اسلامی، علیه لشکرکشی خیابانی دشمنان اسلام و نظام به ثبت تاریخ برسد.

در دور انتخابات پیشین، که پس از حذف هاشمی رفسنجانی توسط شورای نگهبان، شیخ حسن روحانی در توافق با هاشمی و رضایت ضمنی خامنه ای و پشتیبانی طیف اصلاح طلب حکومتی و غیرحکومتی، با شعار اعتدال و حل مسالمت آمیز غنی سازی آورانیم با غربی ها، که کلیت نظام را به بن بست کشانیده بود، به میدان آمد، جز بزک کردن رسوایی اتمی و نوشتن ملایم جام زهر بر حلقوم خامنه ای، در طی چهار سال گذشته، کدام قدم اصلاحی را برداشته است که شایسته ی تانید دوباره باشد.

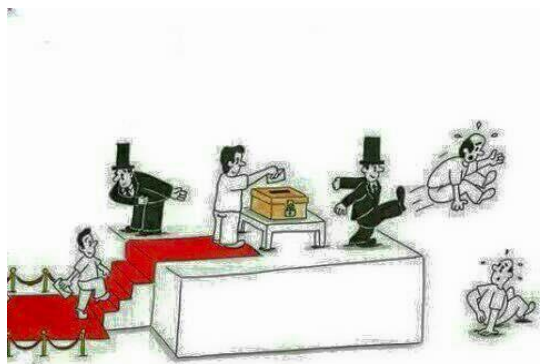
در چهار سال گذشته، بیش ترین شمار کارگزاران (فعالان) کارگری، مدافعان حقوق مدنی و وبلاگ نویسان بازداشت و به زندان های سنگین محکوم شده اند و سوی اعدام شمار چندی از مبارزان سیاسی، بیش از سه هزار تن را به جرم جرائم غیر سیاسی به پای چوبه ی دار فرستاده اند، اما در یک مورد هم از روحانی بانگ اعتراضی برنخاسته است. وی که پس از انتخابات دوره ی دهم مجلس شورای اسلامی، مثل مجلس ششم خاتمی، اکثریت مجلس را پشت سر خود دارد، در یک سال گذشته حتا نتوانسته است وزرای ارشاد و آموزش و پرورش، علی جنتی و علی اصغر فانی را در پست خود نگه دارد و به یکی از امام جمعه های منتقد آن ها تودهنی بزند و یا علی رغم مخالفت آن ها برای یک گروه هنری، در تهران، مشهد، قم، شیراز، اصفهان، رشت و ... امنیت اجرای یک کنسرت را تامین کند.

از ناتوانی روسای جمهور گذشته، مجلسی هم که مصوبه اش هم مانند نامزدهای انتخاباتی می بایستی از دباغ خانه ی شورای نگهبان بگذرد، چه اعتباری دارد؟ تا چه رسد به اکثریت و اقلیت اش! مجلسی که مصوبات اش نیازمند تانید شورای نگهبان، و در مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان، فراتر از شورای نگهبان، در گروه تانید "شورای مصلحت نظام" است تا مبادا از خطر رهبر و یا تفسیر آخوندی اسلام خارج شده باشد، چه مجلسی است؟ مصلحت نظام کش دار، و شورانی که اعضای آن را خامنه ای گلچین می نماید، در خدمت کیست؟

با این بی نفسی روحانی، از تجدید انتخاب وی، یا جهانگیری و حتا هاشمی طبا، چه ساخته خواهد شد! اگر آیت اله اعدام، یا فرمانده عملیات گزانبیری، و یا میرسلیم به مقام ریاست جمهوری برسد، برای توده ها و نیروی کار و زحمت چه تفاوتی دارد؟

آنان که به هر بهانه آیت اله اعدام را مطرح می کنند، حتا اگر صدافتی هم داشته باشند، بی گمان جز فریب خود و توده ها و هم کاری خواسته و ناخواسته با مقامات جمهوری اسلامی، برای کشیدن مردم به پای صندوق های رای، باد می کارند و توفان درو می کنند. برای خامنه ای و بیت رهبری اگر چه اهمیت دارد که رئیس و یا قالیباف بر مسند ریاست جمهوری تکیه بزنند اما مهم تر از این که چه کسی انتخاب شود گرمی تنور انتخابات است. که می باید با خودداری از شرکت در انتخابات، از گرمی انداخت!

نهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶



نمایشی در دوازده پرده !

دوره‌ای که ظاهراً نظام ۲۵۰۰ ساله سلطنتی و موروثی به نظام " انتخاباتی و جمهوری " تبدیل شده است!!

نگاهی آماری به ۳۸ سال " انتخابات " ریاست جمهوری در ایران

آرش کمانگر

مقدمه ای بر نمایش دوازدهم

اولین " انتخابات " ریاست جمهوری اسلامی در ۵ بهمن ۵۸ برگزار شد که در آن ۱۲۴ نفر داوطلب شدند. در آن زمان شورای نگهبان هنوز شکل نگرفته بود، اما طبق مصوبه " شورای انقلاب اسلامی " که متشکل از آخوندها و لیبرال‌های مذهبی بود، وزارت کشور وظیفه داشت که فهرست داوطلبین را نزد خمینی برده و او پس از تایید کاندیداها فرمان رقابت را صادر کند. از جمله " غیرخودی‌هایی " که در آن دوره داوطلب شده بودند می‌توان از مسعود رجوی (از سازمان

مجاهدین خلق) و ایرج کشکولی (از حزب رنجبران) نام ببریم . اما این غیرخودی‌ها به دلیل تهدید خمینی و دیگر مقامات رژیم ناگزیر از کناره‌گیری شدند. از جمله کسان دیگری که کناره‌گیری کرد جلال‌الدین فارسی (کاندیدای اول حزب جمهوری اسلامی) بود که به دلیل تابعیت افغانی از حق کاندیداتوری محروم شد. این حزب بعد از این ناکامی " آیت " را مورد حمایت قرار داد. ایرج کشکولی در کتاب خاطرات خود که توسط حمید شوکت منتشر شده است چگونگی منصرف شدنش و نحوه برخورد موسوی خویینی‌ها در ستاد انتخاباتی وزارت کشور را توضیح می‌دهد. به هر رو از حدود ۲۱ میلیون واجد شرایط برای رای دادن ۱۴ میلیون نفر یعنی ۶۷ درصد شرکت نمودند که ابوالحسن بنی‌صدر (از جناح بورژوا - لیبرال مذهبی) با حدود ۱۱ میلیون رای انتخاب شد. حسن حبیبی، صادق خلخالی ، کاظم سامی، صادق قطب‌زاده، محمد صادق طباطبایی، و داریوش فروهر از دیگر کاندیداها این انتخابات بودند که آرای چندانی به دست نیاوردند. در این رای‌گیری شرط سنی شرکت‌کنندگان شانزده سال و شرط سنی نامزدها سی سال بود.

دوره دوم

بعد از عزل ابولحسن بنی‌صدر توسط مجلس شورای اسلامی و به فرمان خمینی و نیز آغاز کشتارهای فاشیستی پس از خرداد ۱۳۶۰ و حاکمیت اختناق مطلق، دومین " انتخابات " ریاست جمهوری در دوم مرداد ۱۳۶۰ برگزار شد. بر اساس مصوبه مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳ تیر ماه ۱۳۶۰ بررسی صلاحیت نامزدها به عهده شورای نگهبان قرار گرفت. در این " انتخابات " ۷۱ نفر داوطلب شده بودند که فقط صلاحیت ۴ نفر تایید شد. از جمله کسانی که هوس نامزد شدن کرده بود، یک جریان " چپ " مدافع رژیم به نام حزب تروتسکیستی بابک زهرایی " حزب کارگران سوسیالیست " بود که صلاحیتش رد شد و مدتی در زندان‌های جمهوری اسلامی بسر برد. در این سال حدود ۲۳ میلیون نفر واجد شرایط رای دادن بودند که به گفته رژیم ۶۴ درصد آنها در انتخابات شرکت کردند که البته بیش از ۳ درصد ، آرای باطله بودند. رجایی، شبیبانی، عسگرآولادی و پرورش، چهار کاندید این خیمه شب بازی بودند که محمدعلی رجایی با ۸۷ درصد آراء رئیس جمهور شد.

دوره سوم

رجایی اما پس از پنج هفته در جریان انفجار دفتر نخست وزیری به همراه باهنر و تنی چند از مقامات رژیم در هشتم شهریور ۱۳۶۰ کشته شد، لذا رژیم ناگزیر از برپایی " انتخابات " مجدد در تاریخ ده مهر ماه همان سال شد. در این " انتخابات " حدود ۲۳ میلیون نفر واجد شرایط رای دادن بودند که به گفته رژیم از میان آنها ۷۴ درصد شرکت کردند. در این دوره ۴۶ نفر نامزد شدند که شورای نگهبان تنها صلاحیت ۴ نفر را تایید کرد که عبارت بودند از: اکبر پرورش (نماینده مجلس) ، علی خامنه‌ای (معاون وزیر دفاع و امام جمعه تهران) ، رضا زورهای (معاون وزیر کشور) و حسن غفوری‌فرد، نکته جالب توجه اینکه آیت‌الله مهدوی کنی (محافظه کار معروف و دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران که تا همین چند سال پیش و قبل از مرگ، رئیس مجلس خبرگان بود) نیز جزو نامزدها بود که صلاحیت

بزرودی جمهوری اسلامی ایران دوازدهمین " انتخابات " خویش را برای گزینش " رئیس قوه مجریه " برگزار می‌کند. در جریان نام‌نویسی داوطلبین شرکت در این بالماسکه ، حدود ۱۶۰۰ نفر با مراجعه به وزارت کشور و پرکردن فرم مخصوص، آمادگی خود را برای کاندیداتوری اعلام داشتند که از میان آنها تنها صلاحیت ۶ نفر یعنی: حسن روحانی، ابراهیم رئیسی، محمد باقر قالیباف، اسحاق جهانگیری، مصطفی میرسلیم و مصطفی هاشمی طباطبائی شدند. نکته قابل توجه در میان این رد صلاحیت‌ها، حذف پاره ای از مقامات فعلی و سابق مهم رژیم نظیر: هاشمی برادر رفسنجانی، زاکانی، غروی، بقایی و مهمتر از همه احمدی نژاد بود.

بر طبق سرشماری اداره ثبت احوال امسال حدود ۵۶ میلیون نفر و بر طبق ارقام سازمان آمار حدود ۵۷ میلیون نفر در داخل کشور واجد شرایط رای دادن هستند. حدود دو ونیم میلیون نفر در خارج از کشور نیز واجد شرایط رای دادن میباشند.

طبق قواعد رژیم ، شورای نگهبان مسنول رسیدگی به صلاحیت نامزدها و اعلام لیست نهایی کاندیداهاست. بر طبق همین قواعد نوشته و نانوشته ، رئیس جمهور حکومت اسلامی باید مرد ، شیعه دوازده امامی ، جزء رجال معروف سیاسی و دینی، معتقد به قانون اساسی، حکومت دینی و اصل محوری آن یعنی ولایت مطلقه فقیه و بنابراین ملزم به تبعیت از ولی فقیه زمان یعنی سیدعلی خامنه‌ای باشد. شورای نگهبان علاوه بر این قیود و شروط می‌تواند بر طبق تبصره الحاقی " نظارت استصوابی " هر زمان و هر کجا که صلاح رژیم و صواب آخرت بداند ، حتی واجدین شروط فوق‌الذکر را نیز حذف کند. بر این مبنا بود که شورای نگهبان با بررسی صلاحیت نامزدها، صدها نامزد را از دم تیغ گذراند و تنها شش ذوب شده در " زلال " ولی فقیه را تایید نمود. این نمایش مضحک و تهوع‌آور را جمهوری اسلامی " انتخابات " نام گذاشته است .

حال آنکه الفبای حقوق بشر و حتی دمکراسی‌های لیبرالی رایج در بسیاری کشورهای سرمایه داری به ما می‌گوید که برای برگزاری یک " انتخابات آزاد " حداقل شروط زیر باید رعایت شده باشند:

۱ - حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای همه شهروندان بالغ صرف نظر از جنسیت، ملیت، نژاد، مذهب، عقیده، گرایش جنسی ، سطح تحصیلات و تعلق طبقاتی

۲ - آزادی اندیشه، بیان ، تجمع و تشکل

۳ - آزادی فعالیت همه گرایش‌های سیاسی و احزاب و سازمانها ، از جمله حق کامل آنها برای معرفی کاندیدا، تبلیغات رسانه ای و ارتباط آزادانه با مردم

۴ - حق کاندیداتوری همه افراد (اعم از موافقین و مخالفین رژیم وقت) حتی اگر خواهان تغییر بنیادی سیستم باشند

در ایران اما به غیر از " حق رای همگانی و مخفی " یعنی حق کامل مردم برای تبدیل شدن به سیاهی لشکر جهت رونق بخشیدن به " رای‌گیری " و مشروعیت رژیم، هیچ یک از شروط حداقل فوق‌الذکر رعایت نمی‌شوند، و مهمتر از آن سرکوب می‌گردند. این تنها وجه مشخصه انتصابات قریب‌الوقوع نیست، بلکه سناریویی تکراری است که تقریباً در طول حاکمیت رژیم اسلامی تکرار شده است. برای اثبات این مدعا با هم نگاهی می‌اندازیم به آمار یازده دوره انتخابات ضد دمکراتیک ریاست جمهوری در دوران پس از انقلاب بهمن یعنی

او توسط شورای نگهبان رد شد !! در سومین دوره ریاست جمهوری اسلامی، خامنه‌ای با ۹۵ درصد آرای ماخوذه اول شد.

دوره چهارم

این "انتخابات" در ۲۵ مرداد ۱۳۶۴ برگزار شد که در آن ۵۰ نفر اعلام نامزدی نمودند ولی شورای نگهبان فقط صلاحیت سه نفر را تصویب کرد که عبارت بودند از: خامنه‌ای، عسگرآلادی و مصطفوی کاشانی، که در آن از کل ۲۶ میلیون واجد شرایط حدود ۵۴ درصد شرکت کردند و خامنه‌ای مجدداً با کسب ۱۲ میلیون رای اول شد که می‌شود ۸۵ درصد آرای ماخوذه. کاشانی با حدود ۱۰ درصد و عسگرآلادی با حدود ۲ درصد به ترتیب دوم و سوم شدند. بنابراین با در نظر گرفتن آرای باطله می‌توان گفت که برای نخستین بار (حتا طبق داده‌های آماری رژیم) نیمی از مردم در انتخابات شرکت نکرده و به کاندیداهای رژیم "نه" گفتند.

دوره پنجم

پنجمین دوره "انتخابات" ریاست جمهوری اسلامی به دلیل مرگ خمینی در خرداد ماه ۱۳۶۸ و سپس انتخاب ضربتی خامنه‌ای به عنوان رهبر و ولی فقیه جدید نظام (توسط مجلس خبرگان) که رفسنجانی رییس وقت مجلس شورای اسلامی و نایب رئیس مجلس خبرگان سهم کلیدی در آن داشت، در تاریخ ششم مرداد ماه ۱۳۶۸ برگزار شد. حدود ۳۱ میلیون نفر از جمعیت کشور واجد شرایط رای دادن بودند که از میان آنها حدود ۱۶ میلیون یا ۵۶ درصد شرکت کردند که به گفته رژیم حدود ۲ درصد نیز رای سفید یا باطله بودند. یعنی باز هم تقریباً نیمی از مردم به رژیم نه گفتند و البته می‌دانیم که بسیاری از آنها هم که ناگزیر از شرکت در "انتخابات" شدند به خاطر مسایلی چون امنیت شغلی، ترس سیاسی، کوبین و اهمیت مهادار بودن شناسنامه‌ها بوده است. در واقع در بخش اعظم سالهای حاکمیت رژیم اسلامی میلیون‌ها نفر از رای‌دهندگان، نه به خاطر توهم به رژیم بلکه به دلیل ملاحظات شغلی، اقتصادی و امنیتی مجبور به حضور در پای جعبه‌های "مارگیری" رژیم بوده‌اند.

به هر رو در "انتخابات" مرداد ۱۳۶۸ از میان ۷۹ نامزد، شورای نگهبان تنها صلاحیت ۲ نفر را تایید کرد که عبارت بودند از: هاشمی رفسنجانی و عباس شیبانی، که رفسنجانی با ۹۴ درصد آرای حاصله انتخاب گردید.

دوره ششم

انتخابات فرمایشی بعدی در تاریخ ۲۱ خرداد ماه ۱۳۷۲ برگزار گردید که از میان ۳۳ میلیون واجد شرایط کمتر از ۱۷ میلیون نفر شرکت کردند یعنی ۵۰ درصد که با در نظر داشت آرای باطله می‌توان گفت که حتا بر مبنای آمار دستکاری شده رژیم، مخالفین حاکمیت ولایت فقیه بر موافقان آن برتری یافتند و این در اوج اختناق نیمه اول دهه هفتاد یعنی در سال‌های بیداد عملیات تروریستی رژیم در داخل و خارج، به راستی يك شاهکار بود. در این انتخابات مضحک، شورای نگهبان از میان ۱۲۸ نامزد ۴ نفر را تایید صلاحیت نمود که عبارت بودند از: هاشمی رفسنجانی، احمد توکلی (وزیر کار سابق و دبیر بخش اقتصادی روزنامه رسالت در آن زمان)، جاسبی (رییس دانشگاه آزاد) و رجبعلی طاهری (مجری طرح‌های سازمان صنایع دفاع). از میان این چهار نفر رفسنجانی مجدداً با کسب 62 درصد آراء کمی بیش از ده میلیون رای انتخاب شد. نکته جالب توجه در این نمایش انتخاباتی کسب بیش از چهار میلیون رای (حدود ۲۴ درصد) توسط فرد محافظه‌کاری چون احمد توکلی بود که نشانگر نوعی ابراز تنفر از "سردار ویرانگری" (اکبر شاه میلیاردر) بود.

دوره هفتم

"انتخابات" هفتمین دوره ریاست جمهوری در دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ برگزار شد که در آن حدود ۳۵ میلیون نفر از جمعیت پانزده سال به بالای کشور واجد شرایط رای دادن بودند که از این تعداد کمی بیش از

۲۹ میلیون نفر شرکت جستند که معادل ۸۳ درصد بود. در این "انتخابات" از مجموع ۲۳۸ نفر داوطلب، شورای نگهبان تنها صلاحیت ۴ نفر را تایید نمود که عبارت بودند از: محمد خاتمی، ناطق نوری، ری شهری و زواره‌ای.

خاتمی توانست با کسب حدود ۷۰ درصد آرای به صندوق ریخته شده، زمام پست ریاست جمهوری رژیم را به عهده گیرد این در حالی بود که همه قرانن نشان میداد که ناطق نوری کاندید اصلح نظام و فرد مورد نظر خامنه‌ای بوده است.

دوره هشتم

خاتمی در هشتمین "انتخابات" ریاست جمهوری رژیم ولایت فقیه در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ مجدداً انتخاب گردید.

در آن "انتخابات" بیش از ۸۰۰ نفر نامزد شده بودند که شورای نگهبان در بررسی اول، صلاحیت ۴۶ نفر از آنها و در بررسی دوم، صلاحیت ۳۰ نفر از آنها و در بررسی نهایی صلاحیت ۱۰ نفر از آنها را تصویب کرد که شامل خود خاتمی و ۹ کاندید گروه‌بندیهای محافظه کار بود. در هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، حدود ۶۷ درصد واجدین شرایط، شرکت نمودند که از میان آنها حدود هفتاد درصد به خاتمی رای دادند.

دوره نهم

نهمین دوره "انتخابات" ریاست جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۸۴ برگزار شد. شورای نگهبان با رد صلاحیت بیش از هزار نفر از نامزدین، تنها همچون دوره های پیشین به چهره های شاخص جناحهای درونی رژیم نظیر: رفسنجانی، قالیباف، احمدی نژاد، کروبی و معین اجازه رقابت داد. (البته معین کاندید اصلح اصلاح طلبان دو خردادی ابتدا توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شد اما بعداً با حکم حکومتی خامنه‌ای مجدداً به کورس رقابت برگشت).

در جریان آن رای گیری برای اولین بار در تاریخ برگزاری "انتخابات" ریاست جمهوری در ایران، هیچیک از کاندیداها نتوانستند در دور اول، اکثریت مطلق آراء را کسب کنند. در دور اول بنا به آمار رژیم که حتی پاره ای از افراد وابسته به رژیم (نظیر کروبی) بر تقلبی بودن آن تاکید داشتند ۶۲ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند. در دور دوم نیز به گفته رژیم ۵۷ درصد جمعیت رای دهنده شرکت کردند که طی آن سرانجام احمدی نژاد از صندوق آراء به عنوان کاندید تازه به دوران رسیده اصولگرایان، بیرون آمد.

دوره دهم

دهمین دوره "انتخابات" ریاست جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ برگزار شد. شورای نگهبان تنها صلاحیت چهار نفر را برای شرکت در رقابتهای انتخاباتی تایید کرد که عبارت بودند از: محمود احمدی نژاد، مهدی کروبی، میر حسین موسوی و محسن رضایی.

رژیم اعلام کرد که دارندگان حق رای کمی بیش از ۴۶ میلیون نفر است، اما برخی منابع آماری دیگر، رقم واقعی را حدود ۴۸ میلیون نفر ارزیابی میکردند. بعد از برگزاری این "انتخابات"، رژیم در یک تقلب آشکار - که حتی در دوران خود جمهوری اسلامی سابقه نداشته است - اعلام کرد که ۴۲ میلیون نفر از واجدین شرایط یعنی ۸۵ درصد در "انتخابات" شرکت کردند که از میان آنها ۶۳ درصد به احمدی نژاد و حدود ۳۵ درصد به موسوی رای دادند!! رضایی با بیش از یک میلیون و کروبی با کمتر از نیم میلیون - به گفته رژیم - در رده های بعدی قرار گرفتند. بدین ترتیب در یک کودتای انتخاباتی آشکار، احمدی نژاد دومین دوره ریاست جمهوری خود را آغاز کرد.

در حالی که بر مبنای برخی گزارشات از درون وزارت کشور، مجموع آرای احمدی نژاد کمتر از ۸ میلیون بوده و موسوی با حدود ۲۰ میلیون رای، پیروزان انتخابات بوده و حتی برخی مقامات وزارت کشور این مسئله را تلفنی به موسوی اطلاع داده بودند، "غافل" از اینکه دارو دسته ولی فقیه به همراه وزیر کشور و فرماندهی سپاه و

انتخابات در ایران (در ۴ قسمت)

شهاب برهان

در این یک هفته ای که تا برگزاری دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی باقی است، مکتبی بر نظام انتخاباتی در این رژیم می‌کنم و نوشته ای را در چند بخش کوتاه عرضه می‌دارم: ماهیت و کارکرد نظام انتخاباتی در این نظام؛ چه گروه هانی و برای چه در آن شرکت می‌کنند؛ چرخیدن در طلسم «بد» و «بدر»؛ مسأله ی دعوت به مشارکت و دعوت به تحریم؛ و این داعیه را که تحریم به معنی انفعال است؟ و بالاخره تحریم فعال یعنی چه، مورد بحث قرار می‌دهم.

قسمت یکم - نظام انتخاباتی در جمهوری اسلامی

دوره یازدهم

هیچ نیروی سیاسی اپوزیسیون نباید با استناد به ارتجاعی و استبدادی بودن یک رژیم، تحریم شرکت در انتخابات را به یک اصل پیشینی، انینی و استراتژیک تبدیل کند. انتخابات، عرصه ی کشاکش نیروهاست و هر جریان جدی سیاسی باید با تحلیل مشخص از انتخابات مشخص تشخیص دهد که ورود در این کشاکش تاکتیکی، برای اهداف استراتژیک او چه سود یا زیانی دارد. انتخابات در شرائط خاصی ممکن است برای یک نیروی سیاسی اپوزیسیون حتا انقلابی و ضد سرمایه داری، فرصتی برای جمع آوری نیرو و ایجاد تغییرات محسوس در موازنه قوای اجتماعی و سیاسی یا دست کم آفشاگری و تبلیغ برنامه های خود فراهم کند. از اینرو تحریم ازلی و یکبار برای همیشه که از ماهیت دولت و حکومت و نظام حاکم استنتاج شده باشد، یک بی‌خردی سیاسی محض است و نه نشانه انقلابی بودن.

اما اگر در هر جامعه متعارف بورژوازی برای تحریم شرکت در انتخابات باید دلیل آورد، در جمهوری اسلامی برای شرکت در انتخابات باید دلیلی استثنائی داشت، چرا که هر چه از عمر این رژیم گذشته، روشن تر شده است که قاعده باید بر تحریم از سوی عموم مردم باشد مگر آن که استثنا شرکت را موجه کند. در نوشته حاضر دلیل این موضوع را توضیح می‌دهم.

برای درک جایگاه و نقش نظام انتخاباتی در جمهوری اسلامی باید توجه داشت که انتخابات همچون ابزار و شیوه ای از دموکراسی، هیچ سختی با سنت و بنیادهای فکری و ارزشی ی خمینی و وارثان حکومتی اش ندارد. با ذات این رژیم بسی سازگار تر می‌بود اگر اصلا هیچ مجلسی و انتخاباتی وجود نمی‌داشت و ولی امر و حاکم و قاضی شرع آدم‌های مورد نظر خود را بی واسطه ی مردم عزل و نصب می‌کردند. اما چنین چیزی به دو دلیل شدنی نبود. دلیل اول این که این رژیم از دل یک انقلاب توده ای برآمده است و در آن مقطع، نه توازن قوای درگیر در انقلاب و نه چیرگی مطالبات آزادی خواهانه و عدالت طلبانه ی توده ای، اجازه نمی‌دادند که معماران رژیم اسلامی مدینه ی فاضله شان را یکضرب در خلأ، با حذف همه سنت های عرفی و دستاوردها و بدون به حساب آوردن فشارها و توقعات و مطالبات جامعه برپا کنند. انتخابات را نیز نمی‌شد از بیخ و بن حذف کرد همچنان که وجود قانون اساسی و مجلس نمایندگان را. دومین دلیل این که انتخابات از همان ابتدا در ساختار سیاسی نظام کارکردی ضروری و نه همچون بعد از کودتای 28 مرداد صوری، پیدا کرده و به موازات همه ترفندها و دسانس غیر رسمی و غیر قانونی و فراقانونی، به سازو کار قانونی رسمی رقابت ها، کشاکش ها، امتیاز گیری ها، نسق گیری ها و گاه جنگ های جناح های درونی رژیم تبدیل شد و دیگر بهیچوجه نمی‌شد آن را از ساختار سیاسی رژیم حذف کرد. جنگ جناح های وفادار به نظام بر سر تقسیم غنای اقتصادی و تصاحب امتیازات سیاسی جهت دست اندازی های اقتصادی برخلاف نظر سطحی نگران، نه جنگ زرگری است و نه صرفاً نمایش و شعبده بازی. این جنگ، تا جانی که " شبه دموکراسی درونی" یعنی نظام انتخاباتی شان کارساز باشد، بدون اسلحه صورت

بسیج، سناریوی دیگری طراحی کرده بودند. این مسئله سبب اعتراض گسترده کاندیداهای جناح اصلاح طلب رژیم و توده های حامی آنها و سپس مردم معترض بویژه جوانانی شد که با بهره گیری از بحران سیاسی ناشی از کودتای انتخاباتی، به مدت چند ماه موجی از اعتراضات توده ای به راه انداختند که در روزهایی بیش از سه میلیون نفر (در تهران) در آن شرکت داشتند. چنین اعتراضات گسترده ای بعد از سی خرداد ۱۳۶۰ در ایران سابقه نداشته است. حتی جنبش دانشجویی شش روزه ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ هم قابل قیاس با جنبشی که از فردای ۲۲ خرداد ۸۸ رخ داد نبود.

در جریان این غلیان انقلابی که دامنه آن بیش از بیست شهر ایران را فرا گرفته بود، دهها تن از جوانان و مردم معترض با تیراندازی مزدوران رژیم و یا تحت شکنجه های ضدبشری بقتل رسیدند، هزاران تن در درگیریهای خیابانی مجروح و مصدوم گشتند و بیش از سه هزار تن نیز دستگیر شدند.

در جریان نامنویسی داوطلبین شرکت در یازدهمین دوره "انتخابات" ریاست جمهوری خرداد ۱۳۹۲، بیش از ۶۰۰ نفر با مراجعه به وزارت کشور و پر کردن فرم مخصوص، آمادگی خود را برای کاندیداتوری اعلام داشتند که از میان آنها شورای نگهبان تنها صلاحیت هشت نفر یعنی: جلیلی، غرضی، روحانی، حداد عادل، ولایتی، عارف، قالیباف و رضایی را تایید نمود. نکته قابل توجه در این دوره رد صلاحیت رفسنجانی (رئیس جمهور سابق و رئیس وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام) علی فلاحیان (وزیر اطلاعات سابق) و نیز اسفندیار مشایی (دست راست احمدی نژاد رئیس جمهوری سابق) بود. در این سال حدود ۵۱ میلیون نفر در داخل کشور و بیش از ۲ میلیون نفر در خارج از کشور واجد شرایط رای دادن برای "انتخابات" ریاست جمهوری بودند که به گفته رژیم بیش از ۳۶ میلیون نفر حدود ۷۲ درصد شرکت کردند که حسن روحانی با کسب ۱۸ میلیون رای (پنجاه درصد آرای مآخوذه) اول شد. قالیباف و جلیلی در رتبه های دوم و سوم قرار گرفتند. عارف کاندید نخست اصلاح طلبان در خوردهای بنا به درخواست خاتمی و رفسنجانی به نفع روحانی کنار کشید در کمپ اصولگرایان نیز حداد عادل همین کار را کرد.

از بررسی نمایشات انتخاباتی ریاست جمهوری، این حقیقت را میتوان استنتاج نمود که در آبارت رژیم اسلامی سرمایه داری ایران، قدرت واقعی نه در دست نهادهای به اصطلاح انتخابی بلکه در دست نهادهای انتصابی زیر نظر ولی فقیه همچون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضاییه و قوای نظامی - امنیتی متعدد است که همگی تحت هدایت مستقیم رهبر با اختیارات خدایی اش قرار دارند.

اکنون بخش قابل توجهی از مردم ایران - علیرغم همه فشارها - پی به این واقعیت مسلم برده اند. از اینرو شرکت در نمایش خیمه شب بازی بالانها را چیزی جز مدرساتی به دوام و بقای رژیم استبدادی و قرون وسطایی حاکم و ایجاد مشروعیت بین المللی برای آن نمی‌دانند. از این رو تشویق مردم به شرکت در نمایش انتخاباتی خرداد ۹۶، سیاستی کاملاً اشتباه و در راستای تقویت رژیم و سنگ اندازی در برابر شکل گیری اراده مستقل کارگران و زحمتکشان ایران برای دستیابی به آزادی و برابری ارزیابی میشود، زیرا این توهم را برای چندمین بار بازتولید میکند که گویا میتوان در چارچوب این نظام حافظ استبداد و استثمار، به استحاله رژیم امید بست و به تردیح به راهی دست یافت!!

تحریم فعال این بالماسکه و برپایی اعتراضات توده ای حول مطالبات کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان، ملیتهای تحت ستم و ...، پاسخ ما چپها و آزادیخواهان واقعی به این نمایش مضحک است!

اردیبهشت ۱۳۹۶ - مه 2017

می گیرد. والته گاهی نیز در کنار آن ترور و داروی نظافت و حبس خانگی و غیره لازم می آید.

«نیمه شبه دموکراسی درونی» به این معنی می گویم که انتخابات را به دموکراسی خودی های جان نثار رژیم که وفاداری شان به حاکمیت سرمایه و نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی و ولایت مطلقه رهبر زنده و مرده فقیه به تأیید شورای نگهبان رسیده باشد محدود کرده اند. زد و خورد های "دموکراتیک" بر سر منافع اقتصادی و سیاسی در همین دایره مجاز است و نه یک گام بیرون تر از آن. تازه در همین محدوده هم وفاداری به اسلام و نظام و ولی فقیه کفایت نمی کند و در هر دوره سوراخ الک "صلاحیت" ها را تنگ تر می کنند و چرم ساغری دموکراسی درون رژیمی در هر دوره بیشتر از دوره های پیشین آب می رود. چند سالی است که وقیحانه بر مهندسی انتخابات هم اعتراف می کنند.

اما این سکه دموکراسی درونی، یک پشت سکه فاشیستی هم دارد. در این نظام انتخاباتی، عموم حق انتخاب ندارند فقط حق رای دارند. یک تصور سطحی بینانه هست که گویی تقلب انتخاباتی همان دستکاری صندوق ها و تقلب در شمارش آرا است، اما در حقیقت، بزرگترین تقلب انتخاباتی این است که در جمهوری اسلامی، آنچه انتخابات قلمداد می شود، از اساس انتخابات نیست. در این باصطلاح انتخابات، عموم مردم حق دارند خود را برای چیزی نامزد کنند که صلاحیت شان برای آن پیشاپیش و علی الاصول مردود است و فقط شورای نگهبان و «مهندسان انتخاباتی» در سایه اند که با حساب و کتاب های معینی نامزدهای مطلوب شان را انتخاب و معرفی می کنند. مردم در انتخاب این نامزدها هیچ حق و اراده و نقشی ندارند و تنها حقی که دارند این است که به انتخاب شده ها رای بدهند. البته همان کارگردانان پشت صحنه هر وقت لازم بدانند رای مردم را در جهت نامزدی که در میان نامزدهای دستچین شده خودشان ترجیح اش می دهند می دزدند چنان که مثلاً در سال 88 در ابعاد بی سابقه "مهندسی" کردند، اما در شرایط عادی و سالم ترین شرایط، پیش از آن که آرای مردم را بزدند، حق انتخاب شان را قانوناً و رسماً دزدیده اند و این بزرگترین تقلب انتخاباتی است. این یک سو استفاده ی فاشیستی از انتخابات است که توده مردم را مسلوب الاختیار بر ضد منافع و مصالح خود که از بالا طراحی و مهندسی شده است وسیله قرار می دهند. مردم فقط حق دارند که برای دو سو استفاده طبقه حاکم و حکومت، وسیله قرار بگیرند: یکی این که در نقش لشکریان جنگی که مال آن ها نیست، بعنوان عقبه ی این یا آن جناح وسیله ی ایراد فشار بر حریف مقابل عمل کنند؛ و دیگر این که با نفس مشارکت در انتخابات و صرف نظر از این که طرفدار کدام کاندیدا و جناح اند، برای آبرو و اعتبار کل نظام «حماسه سازی» و مشروعیت جعل کنند. این خصلت فاشیستی انتخابات وقتی به عریانی تمام بروز پیدا می کند که رهبر نظام در هر دوره انتخاباتی از مخالفان نظام هم دعوت می کند علیرغم مخالفت شان در رای گیری مشارکت کنند، حال آن که صلاحیت نامزدی نزدیکترین خودی ها را نیز بسختی تأیید می کند. برای نامزد شدن و انتخاب کردن و انتخاب شدن، سوراخ سوزن هم گشاد است، اما برای «حماسه آفریدن»، دشمنان نظام هم خوش آمدید و قدم تان روی چشم! خامنه ای هم اینبار ندا داده است که مهم نیست به چه کسی رأی می دهید، مهم این است که همه بیابید.

قسمت دوم - شرکت کنندگان در انتخابات کیان اند؟

آنچه در بخش نخست در باره ماهیت و کارکرد نظام انتخاباتی در جمهوری اسلامی نوشتیم، از دید کمتر کسی پوشیده است. جمعیت انبوهی که تعداد اش از این انتخابات تا انتخابات بعدی متغیر است، یا به دلیل آگاهی سیاسی و یا به دلیل یأس تجربی از هر انتخاباتی، از مشارکت پرهیز می کنند. اما بخش های دیگری از جمعیت هنوز دلالی برای مشارکت فعال در انتخابات دارند. این مشارکت کنندگان را به پنج دسته کلی می شود تقسیم کرد که هر کدام انگیزه های متفاوتی دارند:

یکی، همه جناح های طبقه حاکمه اند که انتخابات برایشان موضوع کشاکش بر سر سهمی بیشتر در منافع اقتصادی و قدرت سیاسی است. دوم، ریزه خواران سفره خونین حکومت اند از نیروهای بسیجی گرفته تا خدمه دستگاه عریض و طویل سرکوب دولتی مثل سپاه و انواع گشت ها، روحانیون و متولیان مسجدها، سوم، لایه های شدیداً مذهبی و عقب مانده جامعه است که دفاع از موجودیت حکومت اسلامی با هر نارضایتی که از آن داشته باشند برایشان یک تکلیف شرعی و برتر از هر منفعت شخصی است. چهارم آن دسته ایست که بیرون از قدرت سیاسی و در حاشیه قدرت اقتصادی قرار دارد، "اپوزیسیونی" که سرنوشت خود را به کشاکش های جناح های درون حکومتی گره زده است و در هر دوره انتخاباتی مشارکت فعال توده ای را تشویق می کند تا بلکه شانس «اصلاح طلبان» و از آن طریق، گشایشاتی در نظام به نفع خود اش را تقویت کند. و دسته پنجم، توده ی عظیم مردم از طبقات و اقشار و لایه های گوناگون زنان، کارگران کارخانه ها، بیکاران، معلمان، دانشجویان و دانشگاهیان، دانش آموزان، پرستاران، کارمندان، فعالان مدنی، بازنشستگان، کسبه و غیره است که مخاطب چهار دسته پیش گفته برای دعوت به شرکت در انتخابات است

در هر پنج دسته ای که اشاره کردم، انگیزه های شرکت بقدر کافی نیرومند اند. فهم این موضوع مشکل نیست که مردم معمولی نیز وقتی گمان دارند که از طریق مشارکت در انتخابات از منافع و مصالح خودشان دفاع می کنند، صرفاً با دعوت به تحریم با این استدلال که سگ زرد برادر شغال است متقاعد نمی شوند. آن ها بین سگ و شغال فرق می گذارند به همان اندازه که میان قیافه درنده ی سید احمد خاتمی و قیافه ملوس سید محمد خاتمی فرق می گذارند! آن ها عموماً فکر می کنند حالا که نمی توانند در تعیین کاندیداها دخالت کنند لا اقل در انتخاب میان بد و بدتر می توانند مؤثر باشند.

دسته اول، همانطور که در مناظره های نامزدهای این دوره به رسوایی تمام آشکار شد، راهزنان و حرامیان حکومتی و در پشت سرشان، مافیایها و الیگارش های رقیب اند که بر سر «سهم شیر» به طناب کشی مشغول اند؛ دسته دوم ریزه خواران آن هاستند، و دسته سوم حامیان صرفاً ایدئولوژیک رژیم اسلامی. همه این ها بخش هایی از پیکره رژیم اند و فراخواندن شان به تحریم انتخابات موضوعیت ندارد. اما بخش چهارم، کرکس ها و لاشخورهای باصطلاح "اپوزیسیون" استحال چپ و اصلاح طلب رژیم اند که به امید تکه استخوانی و پوستی بی گوشت و چربی که از این منازعه برایشان باقی بماند در هر دوره ای کاسه داغ تر از آش می شوند و تنور انتخابات را گرم می کنند. بورژوازی بیرون از قدرت سیاسی، نوکیسگان لایه ها و اقشار میانی که از قبیل ریخت و پاش های غارتگران بزرگ به آب و علوفه می رسند، کارچاق کن های امتیازبگیر از مافیایهای مالی و تجاری، رانت خواران سیاسی دور و بر حاکمان، قاچاقچیان گردن کلفت، دلالان، هنرمندان و دانشگاهیان وابسته به قدرت، و نیز دار و دسته های اپوزیسیون های صدقه خواه درگاه قدرت که همچون سوسک فقط در جزز اختلافات بالائی ها زاد و ولد و زندگی می کنند، این ها همه مشاطه گران هر انتخاباتی هستند، صرف نظر از این که نامزدها کیان باشند و داو بازی چه باشد. آن ها با شاخک هایشان می سنجند که مثلاً آیا از بحران سازی داخلی و فضای تنش جنگی در روابط خارجی و تحریم اقتصادی و قاچاق سود بیشتری می برند و یا از فضای برجام و حراج نیروی کار در بازار کار جهانی؛ بقیه برایشان مهم نیست؛ می خواهد آزادی بیان باشد یا نباشد، جسد ها را با بولدوزر در خندق ها بریزند یا بالای جرالتقیل ها به هوا بفرستند؛ گشت ارشاد زن ها را با احم و خشونت اصولگرایانه دستگیر کند یا با تبسم و کرامات اصلاح طلبانه.

قسمت سوم - مردم عادی چرا رأی می دهند؟

اوضاع کشور ما بسیار خراب است و اوضاع مردم خرابتر. اگر ایران یک مملکت میزان بود، مگر جلادی چون ابراهیم رئیسی بلافاصله بعد از رسوایی نوار آیت الله منتظری جرنت می داشت خود را نامزد

ریاست جمهوری کند؟ و اگر مردم ما وضع میزانی داشتند، مگر همین که چنین جلادی صلاحیت نامزدی ریاست جمهوری را اخذ کرده است کافی نبود تا بکلی چنین نظام انتخاباتی فاسد و تبهکارانه ای را تحریم کنند؟ اما وضع خراب تر از این حرف هاست.

بخشی از مردم، حتا در چنین شرائطی خود را ناگزیر از مشارکت در انتخابات و رأی دادن می بینند. ترس عده ای از فقدان مهر انتخابات در شناسنامه شان یا رأی دادن به طمع ساندویچ و "ساندیس"، بیان تمامی واقعیت نیست. حتا همین ترس و همین رأی دادن بخاطر یک ساندویچ، گویای مسائلی است که باید به حساب شان آورد کما این که کارچرخانان انتخابات به حساب شان می آورند! کافی نیست این مردم را به تحریم انتخابات فراخوانیم چرا که آن ها دلایل و اجابراهی خودشان را دارند. برای آن که مردم حرف ما را بفهمند، باید ما نیز درد و حدیث آن ها را بفهمیم.

وضعیت مردم از اینقرار است: در ایران هیچ تشکل و حزب سیاسی مستقل از حکومت جود ندارد تا بازوی اقدام سیاسی سراسری ی این و آن بخش از مردم باشد. مردم بطور کامل از دخالتگری در حیات سیاسی جامعه برکنار نگهداشته شده اند. تنها در انتخابات است که یک فضای اقدام و دخالتگری عمومی سراسری - در همان حد رأی دادن به انتخاب شدگان- بوجود می آید. انبوهی از مردم، جمعیتی عظیم از طبقات مختلف و اقشار و لایه های گوناگون که در زیر فشارهای مرکب معیشتی، بیکاری، گرانی، خفقان و سرکوب سیاسی و مذهبی، تبعیضات جنسی و ملی و غیره مستأصل است، موجودیت سیاسی کریخت شده ی خود را باز می یابد و بر آن می شود که برای تاثیرگذاری در حیات سیاسی جامعه و ایجاد تحول و تغییر، تکاتی به خود بدهد و وارد میدان انتخابات شود. مردم به معنی حقیقی کلمه درمانده و بی یاور اند. در شرائطی که زندگی مدام سخت تر شده است، مردم به دنبال کمترین گشایش و بهبود در اوضاع اند. در فقدان هر وسیله و ابزار دخالتگری سیاسی مستقیم و مستقل و در فقدان هر روزنه امید و چشم اندازی بیرون از رژیم، هر چند سال یکبار، مردم عاصی چشم امید به تغییرات و تحولات از بالا می دوزند و گمان می کنند که با رأی دادن به این یا آن کاندیدا، اندکی آزادی یا لقمه ای دیگر نان نصیب شان خواهد شد و یا دست کم وضع از این که هست بدتر نخواهد شد. صورت مسأله به همین وخامت و به همین سادگی است.

اما بدبختانه و طبیعتاً سرنخ های این کنش عمومی سراسری ی مردم، در دست همان بالائی هاست. آن ها هستند که دست و پای این تحرک سیاسی توده ای را تکان می دهند. به این معنا که غالب مردم کاندیداها را نه با ملاک ها و میزان های مستقل خود بلکه با یکدیگر می سنجند. همان دوگانه ی شر کمتر و شر بیشتر. انتخاب «خوب» و مطالبه مطلوب، در این تحول خواهی جانی ندارد. یک مثال ساده: برای زنان فعال مقیم ایران، آزادی پوشش در دستور نیست و صورت مسأله روز، انتخاب بین چادر یا مانتو- روسری است. این تقصیر آن ها نیست، نمی شود از همه انتظار داشت که حرفه شان باتون خوردن و حبس کشیدن باشد. مبارزه و مقاومت توده ای نه می تواند زیر زمینی باشد و نه قهرمانانه. توده نمی تواند به زندان ها اسباب کشی کند. مردم زندگی می کنند و در ضمن زندگی برای بهبود آن مبارزه می کنند. در نتیجه، منطق مبارزه و مقاومت شان را تابع شرائط زندگی شان می کنند. کاندیداها همه برای جلب آرای مردم، روی فلاکت و نیازها و انتظارات آن ها سرمایه گذاری تبلیغاتی می کنند و برای آن ها سینه به تنور می چسبانند اما آنچه به دنبال اش هستند ربطی به خواسته ها و نیازهای مردم ندارد. در همه انتخابات (ها) دو جناح اصلی رژیم تقسیم کاری نمایشی دارند، یکی وعده توسعه اقتصادی می دهد دیگری وعده توسعه سیاسی. یا یکی وعده نان می دهد و دیگری وعده آزادی. خوب بلد اند در هر معرکه ی انتخاباتی چگونه تشنگان آزادی و گرسنگان نان را در برابرهم قرار دهند. تجربه همه انتخابات (ها) نشان می دهد که مردم معمولی با مشارکت در انتخابات، فقط برای آسباب کردن گندم این یا آن جناح حکومتی عساری می کنند و با آن که هر بار به خیال خود به «بد» در برابر «بدتر» رأی می دهند، سال به سال اوضاع شان بدتر و بدتر می شود. در واقع، خوب که نگاه کنیم، بدبختی های مردم خوراک تبلیغاتی کاندیداها و دخیل بستن مردم به کاندیداها، روغن چرخ دنده های نظام

انتخاباتی رژیم را تأمین می کنند. اما منطق مردم با منطق آن ها یکی نیست. منطق مردم را باید فهمید. لیکن درک ناگزیری ها و استیصال مردم یک چیز است و تشویق آنان به شرکت در یک انتخابات ضد دموکراتیک و فاشیستی، چیز دیگر. حساب این مردم را از جریانات و افرادی که این مردم را به رأی دادن تشویق و ترغیب می کنند باید جدا کرد. آن روستائیان را که از فرط محرومیت از آموزش بهداشت و دسترسی به دارو و درمان، ادرار و پهن بر زخم می مالند، می توان فهمید، اما گریبان آن " روشنفکر"ی را نباید رها کرد که چنین مداوانی را به آن ها تجویز کند.

قسمت چهارم و پایانی - کدام انفعال است، تحریم یا تکریم؟

اگر مردم عادی در چنبره ی ترجیح «بد» بر «بدتر» گرفتار باشند، اگر دغدغه شان فقط لحظه حاضر و منطق شان «کاجی به از هیچ چی» باشد، جای سرزنشی نیست، گرچه جای تأسف و نگرانی بسیار هست. اما جامعه ای که روشنفکران و پیشروان اش مبدأ مختصاتی بیرون از قدرت حاکم نداشته باشند، وقتی ملاک و میزان سنجش و انتخاب شان ملاک و میزان های تعیین شده از سوی قدرت استبدادی حاکم باشد، آن جامعه مرده است. جامعه ای که ملاک سنجش و انتخاب فرهیختگان و میشران « تحول و دگرگونی» اش تفاوت های میان یک مشت مرتجع قرون وسطانی تاریک اندیش ضد زن تا مغر استخوان و فاسد و غارتگر و آدمکش باشد، با این توجیه که باید واقع بین بود فعلاً چیزی غیر از این در دسترس نیست، ریشه های تحول و دگرگونی مثبت در آن جامعه پوسیده است. جامعه ای که در آن، روشنفکران و تحول خواهان اش با تماشای مناظره ی «نگو تا نگویم» مثنی دزد و جانی به وجد می آیند و مدعی اند که با گرفتن طرف یکی از آن هاست که این مردم سرنوشت خود را در دست می گیرند و جامعه را متحول می کنند، آن جامعه چهار اسبه در مغاک سقوط می کند. طرفداران و مشوقان شرکت، توجیهات متعددی برای ترغیب مردم به رأی دادن در آستین دارند از جمله:

« به روحانی رای بدهید تا رنسیسی نشود»

" مهندسان" انتخابات خوب دست شان آمده است که چطور جنس را جور کنند و هر چهار سال یکبار یک "جام جهانی فوتبال" بین دو تیم خودی ترتیب بدهند تا ناخودی ها از ترس ناطق نوری و احمدی نژاد و جلیلی و رنسیسی، هر بار ندای رهبر معظم را لبیک گفته و «حماسه آفرینی» کنند. وانگهی هیچ می دانند که رأی دادن شما به پور محمدی و ربیعی و دزی نجف آبادی و ریشهری بود که به رنسیسی جلاد جرات بخشید شانس ریاست جمهوری اش را بیاماید؟

- « برای " نه بزرگ" به خامنه ای، به روحانی رای بدهید». با آنهمه « نه بزرگ» که بارها دادید، رفسنجانی و خاتمی و میر حسین و کربوی در کجا قرار دارند و خامنه ای در کجا و در چه موقعیتی است؟ خامنه ای با یک فوت، همه آن «نه بزرگ» ها را به سرمایه حماسه بزرگ برای نظام تبدیل کرد.

« شرکت کنید تا فضا امنیتی نشود»

فضا امنیتی هست و این چند روزه امنیتی تر هم شده است. رای ندادن فضا را امنیتی نمی کند. رأی دادن به امنیتی هانی چون روحانی و رنسیسی و قالیباف و همپالکی هاشان است! وانگهی شما نگران فضای انتخاباتی این چند صباح هستید. بروید از کارگران و فعالان سیاسی و زندانیان و کانون نویسندگان و خاورانیان و مدافعان حقوق ملی و مدافعان کودکان کار و خیابان خوابان و دستفروشان بپرسید که در دوره روحانی فضا برای آن ها امنیتی تر شده است یا نه!

- « شرکت کنید تا در ایجاد تحول و سرنوشت خود مشارکت کنید. ما با فشار از پانین باید تغییرات را تحمیل کنیم.»

اینهمه تحول بس نیست؟! از رفسنجانی و خاتمی به احمدی نژاد رسیدیم، از روحانی به رنسیسی جلاد و قالیباف " لوله کن" تا کجا تحول؟ اگر هر چهار سال یکبار بخواهید از طریق ریختن رای به

حساب شان اینهمه از پانین به آن ها فشار بیاورید بعید نیست در دور بعدی لاجوردی را برای رقابت با رنسیسی از گور بیرون بکشند. شوخی را بگذارید کنار و فشار از پانین را از کارگران و زنان نافرمان یاد بگیرید!

« اگر آن ها بیایند همین حدی را هم که داریم ازمان می گیرند»

آن ها همین حد را از شما گرفته اند که متوجه نباشید آنچه الان هست (راستی اصلا چیزی هست؟!) صدقه سر اصلاح طلبان نیست. اصلاح طلبان اعتماد به نفس را هم از شما گرفته اند. یک بند انگشت موی پیدای زنان و دختران و یک سانتیمتر از لباس هانی که برتن می کنند، مدیون دفاع اصلاح طلبان از آزادی پوشش و حقوق زنان نیست. همه این ها محصول بدحجابی جسورانه و مقاومت زنان و دختران به بهای تحمل شلاق و باتون و اهانت و حبس و جرائم نقدی و نترسیدن از اسید پاشان است. تخریب وضع زندگی کارگران و کارمندان و بازنشستگان و سقوط رتبه طبقاتی شان در دوره های «سازندگی» و «اصلاحات» و «اعتدال» متوقف نشده و فلاکت و بی سرپناهی و مشاغل کاذب و اعتیاد و تن فروشی گسترده تر شده و سرکوب را نیز به برای مقابله با نارضایتی ها تقویت کرده است. بروید از کارگران بپرسید از برکت همین دولت های اصلاحات و اعتدال چطور از کار به بیکاری، از بیکاری به دستفروشی، از دستفروشی به کارتن خوابی و گورپناهی « تحول» پیدا کرده اند و روحانی از « برجام» چه نصیب شان کرده است که رنسیسی از چنگ شان در بیاورد؟

- « باید شرکت کرد چون جنبش 888 محصول شرکت بود و با تحریم، ایجاد چنین فرصتی از بین می رود».

نفهمیدم. شرکت کنیم که فضا امنیتی نشود و تحول با آرامش صورت بگیرد یا میخواهیم یک 88 دیگر درست کنیم؟! هر انتخاباتی بلیت لاتاری نیست که یکهو جایزه جنبش 88 ازش دربیاید. اما بین خودمان است، اگر بخشی از (تاکید می کنم بخشی از) جنبش 88 بخاطر گذر از خط قرمزهای رژیم و فرا رفتن از « رای من کو؟» به « مرگ برخامنه ای!»، و پیکار شجاعانه و قهرمانانه ی بخصوص زنان در پیشسنگرها، ورقی درخشان و غرور آفرین در تاریخ مبارزات ضداستبدادی ایران برجا گذاشت، اما آغاز این جنبش با شعار « یا حسین میر حسین»، نخست وزیر معلوم السابقه خمینی با شعار مرکزی « بازگشت به دوران نورانی امام» و خیزش برای دفاع از ریاست جمهوری چنین نامزدی، اسباب شرمساری تاریخی است و سرکوبی که از سوی مقابل تحمل کرد، اندکی از ارتجاعیت آن نمی کاهد. شما که میخواهید 88 را تجدید کنید، بگویند کدام 88 را می خواهید؟!

« تحریم حرکت سیاسی نیست، انفعال است. تحریم، فاقد چهارچوب استراتژیک و برنامه و تاکتیکی مشخص برای کنش سیاسی مؤثر در داخل ایران است»

همچنان که شرکت کنندگان و رای دهندگان یکدست نیستند و انگیزه و هدف یگانه ای ندارند، تحریم کنندگان نیز چنین اند. پس من پاسخگوی همه شان نیستم. درک خودم بعنوان کمونیست این است که در شرائطی که هیچ کاندیدای مستقل و هیچ امکان و اجازه و تریبونی برای تبلیغ برنامه های مستقل وجود ندارد و شرکت فقط و فقط برای حمایت از برنامه های خود رژیم (در محدوده ی تفاوت های منافع باندهای درون حکومتی) است، آگاهی دادن به مردم از ماهیت نظام انتخاباتی رژیم و این که در چنین شرائطی هر رای - به هر کس - آجریست برای ترمیم کاخ رو به ویرانی دزدان و قاتلان، یک کار سیاسی بسیار بزرگ و لازم است؛ یک وظیفه سیاسی و تکلیف انسانی است. هر اقدام مستقل توده ای و تکوین هر آلترناتیوی مستلزم آگاهی است. تا مردم متقاعد نشوند که از این امامزاده معجزه ای نخواهد بود، به فکر چاره دیگری نخواهند افتاد.

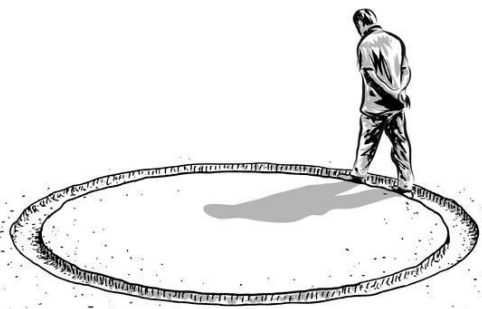
گیریم که تحریم، بی حرکتی و سکون مطلق باشد. بعضی وقت ها سکون و بی حرکتی بهترین حرکت است. اتوبوسی پر از مسافر بر لبه پرتگاهی آویزان باشد با چهار چرخ در هوا. کوچکترین حرکتی می تواند تعادل را برهم بزند و همه در دره سقوط کنند. بهتر است در

چنین شرائطی کسی به فکر « حماسه آفرینی» نیافتد! و اما در مورد برنامه و استراتژی و تاکتیک! اولاً خود شما که از تحریم کنندگان می پرسید چه برنامه ای دارید؟ خودتان مگر چه برنامه ای دارید بجز برنامه کاندیدای مورد نظرتان؟ آلترناتیوتان از چند متقال فرق میان مناظره کنندگان رسوا فراتر نمی رود. از تاکتیک و استراتژی می گویند؟ تاکتیک حمایت تان از این و آن جناح رژیم، به کدام استراتژی خدمت کرده است و می کند بجز تحکیم و تداوم همین رژیم؟ همین تاکتیک دست کم از خرداد 67 تا به امروز چه به بار آورده است فراتر از این که امروز انتخاب تان بین روحانی و رنسیسی باشد، یعنی صد قدم عقب تر از رقابت خاتمی با ناطق نوری؟ تا کتیک مؤثر؟ مؤثر برای که؟ برای روحانی یا برای کارگران معدن که با مشمت و لگد و فحش به ماشین اش حمله برده و با پرتاب سنگ فراری اش می دهند؟ تاکتیک تاکنونی تان جز در چرخاندن سنگ آسیاب رژیم برای که مؤثر بوده است؟ زنان؟ ملیت های تحت ستم؟ کودکان کار؟ بیماران؟ بیکاران؟ کارگران شلاق خور؟ از این استراتژی دفاع می کنید؟

اما تحریم برای من، انفعال نیست، واکنشی است سیاسی در برابر استبداد، شن ریختن مردم هشیار است در سنگ آسیاب اش، خنثا سازی ی «حماسه آفرینی» اش است، « کور خوانده ای» گفتن مردم است. آجر از ستون هایش بیرون کشیدن است. نارضانی را در شکل نارضانی بیان کردن است و نه با چانی قندپهلوی تعارف کردن به دزد " پاکدست" تر و جلاد دلرحم تر. تحریم انتخابات، مثل اعتصاب و دست از کار کشیدن و خواباندن ماشین هاست. این سکون، پر تحرک ترین حرکت هاست. اما اعتصاب شکن ها و سرکارگر ها می گویند: این دست از کار کشیدن از روی تبلی است، بی حرکتی است، باید با مدیر و کارفرما کنار آمد.

احزاب، جریانات و گروه های اجتماعی و حتا افراد می توانند برنامه هانی، طرح هانی و آلترناتیوی در برابر این رژیم داشته باشند. نمی توان از آن ها انتظار داشت میان آن ها و رای دادن به یکی از برنامه ها و طرح ها و آلترناتیوهای درون رژیمی یکی را انتخاب کنند. متهم کردن آن ها به این که چون همزمان با تحریم، برنامه مورد نظرشان را نمی توانند در ایران و همین امروز پیاده کنند پس منفعل و بی برنامه اند، مغلطه است. انفعال، آن حرکتی است که با رای جمع کنی برای طرح های درون رژیمی و با « حماسه آفرینی» برای رهبر در دوره کوتاه انتخابات، جامعه را در سکون و انفعال تاریخی و دراز مدت در برابر رژیم فرو می برد. نخستین بند هر پلاتفرم، هر برنامه و هر آلترناتیوی باید بیرون بردن ذهن مردم از دوگانه ی اجبار به انتخاب بین بد و بدتر در چهارچوب تحمیلی ی موجود باشد. این یعنی حرکت برای خروج از تسلیم و انفعال.

قصد من قانع کردن کسانی نیست که مصمم اند رای بدهند. آنجا که منفعت هست، اقتناع کار ساز نیست. رای تان را بدهید، اما خدای را برای «حماسه آفرینی» دهل زنید و خوشرقصی نکنید.



نگاهی به جنبش کارگری در سالی که گذشت! تصویرهای کنونی، ضعف ها و نقاط قوت این جنبش و چه باید کردهایی که در مقابلمان است!

علی دماوندی



در بررسی جنبش کارگری ایران در سالی که گذشت؛ در بستر سیاست عمومی رژیم اسلامی در مقابل جنبشهای اجتماعی مردمی، سیاست سرکوب و امنیتی کردن هرگونه تلاش اجتماعی برای بهبود وضعیت ادامه یافت. در مقابل این سیاست مرعوب کردن مخالفان، خواست لغو و حذف جرم امنیتی برای فعالان جنبشهای اجتماعی، به یک خواست مهم و عاملی برای همبستگیهای بزرگ گروههای اجتماعی تبدیل شد. چرا که با جرم اقدام علیه امنیت ملی، حسن اردین اعدام شد، جمال چراغ ویسی اعدام شد، در خاتون آباد با رگبار گلوله های هلی کوپترهای دولت اصلاحات، کارگران به خاک افتادند، کارگران معدن طلای اق دره شلاق خوردند، شاهرخ زمانی در زندان کشته شد، جعفر عظیم زاده، اسماعیل عبیدی، رسول بدافی، محمود صالحی، محمد نجاتی، محمود بهشتی، و دهها و صدها فعال تشکلهای مستقل کارگران و معلمان، با اخراج و محرومیت و بیکاری، فقر و تهدید و زندان و شکنجه روبرو شده اند. چرا که باز کردن رازهای سرپسته ویرانیه و غارتگریها، نابود سازیهای اجتماعی و اقتصادی، فقر و مسکنت و اعتیاد و فحشا در این کشور، که روی دریایی از طلای سیاه و گاز و نفت استوار است، جرمی است امنیتی!

در راستای سیاست امنیتی کردن فعالیت تشکلهای مستقل کارگران و معلمان، دهها فعال کارگری و اجتماعی روزانه و بیشکلی مداوم در راهروهای دادگاههای شرع و انقلاب اسلامی، مراکز سپاه و اطلاعات و امنیت، پشت میله های زندان و تبعیدند؛ چرا که برای افزایش دستمزدها، بهبود شرایط اجتماعی خود و هم طبقه ایهایشان تلاش کرده اند. اخراج و بیکاری و محرومیت و زندان و شکنجه، پاداشی بوده است که نظام اسلامی به این فعالان اجتماعی میدهد. به این لحاظ خواست لغو و حذف اتهام امنیتی و اقدام علیه امنیت از پرونده های فعالان صنفی و سندیکای و اجتماعی، در کنار افزایش دستمزدها برحسب سید هزینه خانواده، و حق تشکل سراسری و مستقل بعنوان مهمترین خواست پایه ای جنبش کارگری در این سال مطرح بوده است. این ممکن نبود بدون اعتصابات و تظاهرات و تجمعات مستمر کارگران و معلمان و بازنشستگان لشگری و کشوری در مقابل مجلس و ارگانها و نهادهای حکومتی، بدون طومارهای یکصد ده هزار نفره معلمان و دهها طومار اعتراضی دیگر، بودن دخالت و فعالیت و همبستگی و یاری تشکلهای مستقل کارگران و معلمان، بدون فداکاری فعالینی نظیر جعفر عظیم زاده و اسماعیل عبیدی و اعتصاب غذای بیش از 60 روزه جعفر و تدوین بیانیه خواستهای برحق و انسانی کارگران و معلمان ایران؛ طبعاً این پیگیریها و تلاشها بود که همبستگی های بزرگی در داخل و خارج از کشور ایجاد کرد و خواستهای جنبش کار و زحمت را در معرض داوری و حمایت مردمان قرار داد.

در سالی که گذشت ما، همچنان شاهد تداوم و تشدید تهاجم جمهوری اسلامی و سرمایه داران به حقوق کارگران و عموم زحمتکشان، در حوزه- معیشت، کار، آزادی و امنیت شغلی و حق تشکل مستقل آن-ها بوده-ایم. رژیم با تصویب و اجرای سیاست-ها و لوابیح ارتجاعی خود، از یک سو، بی-حقوقی سیاسی و اجتماعی، خفقان، فقر و فلاکت و بیکاری برای کارگران؛ و از دیگر سو، سوددهی هرچه بیش-تر برای سرمایه داران نوکیسه را به ارمغان آورده

است. در این باره باید گفت سیاست رژیم اسلامی همچنان بر پایه کارگر ارزان و سرکوب تشکلهای مستقل و تخریب گسترده استوار بوده است. سیاست تعرض در حوزه حقوق کار، تغییر و اصلاح قانون کار دقیقاً در راستای بی دفاع کردن کارگران در مقابل استثمار بیشتر و بی حقوقی کامل آن صورت گرفته است.

در سالی که گذشت تلاشهای رژیم اسلامی برای پیوند با سرمایه جهانی و جلب سرمایه خارجی، با شکست مواجه شد. سرمایه گذاری نسبت به سال قبلتر کاهش یافت و علیرغم نیاز مبرم به بازسازی و توسعه در صنعت نفت و پتروشیمی و گاز و ناوگان هوایی و...، سیاست جلب سرمایه بین المللی ناتوان از جلب سرمایه گذاران شد. گرچه بحران خاورمیانه و مداخله رژیم اسلامی در جنگ سوریه و عراق و یمن و...، ادامه سیاست تحریمهای بین المللی خصوصاً از طرف ایالات متحده میتواند یکی از دلایل شکست این سیاست باشد. اما باید گفت که ویژگیهای حکومت اسلامی، دولت مذهبی و تمامیت گرای آن، قدرت کلیدی بیت رهبری و سپاه پاسداران، مداخله مداوم و ناپهنگام امنیتی ها و پاسداران و روحانیت در اقتصاد کشور، الیگارش و سیاست ملوک الطوائفی در مناطق مختلف، نبود امنیت سرمایه بواسطه موقعیت داخلی و بین المللی رژیم و... عامل اصلی این فروپاشی اقتصادی است. بدلیل همین سیاستها و قوانین ارتجاعی است که ایران نه فقط در سرمایه گذاری های بین المللی در ردیف 179 مین کشور قرار دارد؛ بلکه درآمدهای اصلی کشور بجای بازسازی اقتصادی و توسعه صنعتی و کشاورزی و علمی، در خدمت ویران سازیهای بزرگ قرون وسطایی و در خدمت دستگاه روحانیت و دولت مذهبی قرار گرفته است.

اوضاع وخیم کنونی را میتوان با میلیونها بیکار، 50 میلیون انسانی که زیر خط فقر زندگی میکنند؛ صدها هزار کارگر بی حقوق و با دستمزدهای پرداخت نشده و با دستمزدهای یک پنجم خط فقر در کنار پاداشها و اختلاسههای میلیاردی؛ گورخوابها و کارتن خوابها و حاشیه نشین های محاصره کننده شهرها در کنار ماشینهای لوکس و کاخها و مهمانیهای اعیانی آفازده ها؛ میلیونها نفر بیکار و شکاف طبقاتی فاحش؛ نرخ تورم دورقمی، موج مهاجرتها و جابجاییهای بزرگ جمعیتی بخاطر ویرانی زیست محیطی؛ با واحد های تولیدی و رشتکسته در کنار واردات گسترده و بی حساب و کتاب کالاهای چینی و ترکی، ... به تصویر کشید. به اینها اضافه کنید تعطیلی روزانه کارخانجات (از جمله کارخانجات با سابقه ای همچون قند ورامین، پارس کروم خزر، ایران چوب، فولاد سهند، ارج، آزمایش، داروگر و دهها کارخانه ای قدیمی نساجی و کاشی و سرامیک) و تعدیل و بیکاری، چند شغله شدن و تبدیل شدن نیروی مولد به دستفروش. علاوه بر این، طبق آمار رسمی، درآمد حقیقی خانوارهای ایرانی از سال 1386 به بعد مرتباً کاهش یافته و با اینکه هزینه سبب معیشت از طرف مقامات نظام 2 میلیون و 489 هزار تومان برآورد شده، اما "حداقل دستمزدها" 930 هزار تومان اعلام میشود که نشانه سیاست کارگزارزانیست که باید از طریق سرکوب سازمانیافته کنترل شود. در واقع بیش از 80 درصد از کارگران کشور با این سطح از دستمزد در شرایطی پایین تر از یک پنجم خط فقر زندگی میکنند. تازه همین حداقل دستمزد 930 هزار تومانی را میلیونها شاغل کارگاههای کوچک و کارگران موقت، پاره وقت، سفید امضاء و قراردادی نیز دریافت نمیکند. این فاجعه در مورد زنان کارگر بیش از هر قشری بیداد میکند.

- این درحالیست که سالانه دست کم ۱۴۰۰ کارگر در اثر حوادث مستقیم در محل کار و ۸۴۰۰ کارگر دیگر در اثر بیماریهای ناشی از محیط کار جان خود را از دست می دهند. به علت ضعف کارگران در برابر حمایت همه جانبه دولت از کارفرمایان، بسیاری از شرکتهای بخش خصوصی از بیمه کردن آنها خودداری می کنند. علاوه بر این خانوادههای آنان از کمترین امکانهای اعتراض به کارفرمایان و یا گذران زندگی پس از مرگ نان آور خانواده برخوردار نیستند. قراردادهای موقت که به اعتراف مقامات حکومتی بیش از ۹۰ درصد از قراردادهای کار را تشکیل می دهند، و در شکل-های گوناگونی نظیر سفید امضا، روزمزد، شفاهی، پیمانی، قطعه کاری و... اعمال می شوند، ناامنی شغلی کارگران را به شدت دامن زده، و سبب تضعیف توان چانه زنی جمعی آنها می شود. خروج کارگاههای زیر ده نفر از شمول قانون کار باعث محروم ماندن بخش بزرگی از طبقه

کارگر، حتی از همان چتر حمایتی سر و دم بریده قانون کار می‌شود. افزایش تعداد شرکتهای پیمان‌کاری و گسترش دامنه فعالیت آنها، که پیوند مستحکمی با کانون‌های قدرت دارند، استخدام نیروی کار برای شرکت‌های دولتی و خصوصی را آشکارا به نفع کارفرمایان و به ضرر کارگران سازمان می‌دهند. اجرای طرح تعدیل نیروی انسانی شاغل در بخش دولتی و اصلاح ساختاری مشاغل دولتی نیز موجی از بیکارسازی را در سال گذشته به بار آورده است. به علاوه تلاش تازه ای برای باصطلاح "اصلاح" قانون کار در دستور کار صاحبان سرمایه و دست اندرکاران رژیم اسلامی قرار گرفت. در پی اعتراضات مداوم کارگری به لایحه اصلاحیه قانون کار، روز یکشنبه 20 فروردین ماه این لایحه در کمیسیون اجتماعی مجلس رد و به دولت بازگردانده شد. عدم تصویب و بازگشت لایحه اصلاحیه قانون کار از مجلس شورای اسلامی یک موفقیت مهم برای جنبش کارگری ایران بود.

در گستره یک تصویر بزرگتر میتوانم بگویم که در فاصله دومه ماه، حداقل 1200 حرکت کارگری در بیش از 600 واحد انتشار یافته که نشانه آشکاری از گسترش و ابعاد اعتراض کارگران و مزدبگیران ایران است. در فاصله یکساله دومه ماه در بخش‌های مختلف کارگری، از جمله صنایع فولاد، خودروسازی، پتروشیمی، کشت و صنعت، معادن، حمل و نقل، برق، آموزش، بهداشت، پوشاک، بازنشستگان ... با اعتراضات و اعتصابات در اشکال متنوع روبرو بوده‌ایم. کارگران و معلمان و پرستاران و بازنشستگان لشکری و کشوری در سال گذشته با برپایی اعتصاب، تجمع در مقابل نهادهای حکومتی و مجلس، اجتماع در محوطه کارخانه، راه‌پیمایی در بیرون از کارخانه، تحریم جمعی غذای کارخانه، جمع آوری طومارهای جمعی، ارسال بیش از صدها هزار شکایت علیه کارفرما و دولت به هیاتهای حل اختلاف و ... خواهان رسیدگی به خواسته‌های خود بوده اند. تشکل‌های مستقل کارگری مانند سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه و سندیکای نیشکر هفت تپه، کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری ایران، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، اتحادیه آزاد کارگران ایران، سندیکای کارگران نقاش و کانون صنفی معلمان، با اینکه از سوی جمهوری اسلامی تحمل نشده همواره تحت سرکوب قرار دارند، توانسته اند که با شرکت در اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات خیابانی و در حمایت از مطالبات صنفی و دمکراتیک کارگران، همبستگی معنوی و سیاسی طبقاتی را بطور موثر به مرحله عمل در آورند. شعارهایی مانند "معیشت، منزلت، سلامت، حق مسلم ماست" و "تا حقمان نگیریم، از پا نمی‌نشینیم" فریاد های حق طلبانه کارگران ایران است که در محیط کار و در اماکن عمومی طنین می‌اندازد. معلمان، کارمندان و پرستاران نیز به موازات کارگران صنایع به مطالبات خود دامن می‌زنند. عقب نشینی حکومتیان در رابطه با حذف بسیاری از حقوق کارگران در همین قانون ارتجاعی کار با نام اصلاح قانون کار، تنها از طریق تجمعات سراسری و خصوصاً دو تجمع بزرگ در مقابل مجلس اسلامی در مهرماه و آبانماه، طومارنویسی‌ها و اقدامات مشترک فعالان کارگری و وسیع تشکلهای مستقل کارگری و انعکاس وسیع این اعتراضات بصورت رسانه ای و جلب حمایت دانشجویان و اساتید دانشگاه و روزنامه نگاران بر علیه لایحه اصلاحیه قانون کار ممکن شد. علاوه برآن باید از کمیون "بودجه عادلانه" گفت که از سوی معلمان مبارز سازماندهی شده و در میان مطالبات بر حق، کف حقوق عادلانه را سه میلیون تومان اعلام نموده، توانست با جمع آوری 110 هزار امضای مجازی و بیش از 30 هزار امضای دستی اراده جمع بزرگی از معلمان را علیه سیاستهای دولت سازمان دهد. و علاوه بر آن اعتصابات سراسری اسفند، فروردین و اردیبهشت ماه معلمان در سراسر کشور، نشانه های امیدبخشی است که میتواند جنبش اجتماعی کارگران و مزدبگیران ایران را در ابعادی تازه بمیدان آورد.

موقعیت زنان کارگر از این هم برتر است، اکثر آن‌ها در کارگاه‌های کوچک مشغول به کارند؛ در این زمینه آمار و ارقام روشنی در دسترس نیست، زیرا کارگاه‌های کوچک نه مشمول قانون کاراند، و نه قوانین بیمه‌های اجتماعی و درمانی. بخشی از نیروی کار زنان در شمار کارگران فصلی اند، مثلاً در کوره‌پزخانه‌ها به طور خانوادگی و یا در بخش کشاورزی به ویژه

کشت برنج در شمال ایران کار می‌کنند. گسترش پدیده قطعه کاریها و کارهای سخت و طاقت فرسای بی مزد و کم مزد در میان زنان کارگر، یکی دیگر از ابعاد فاجعه ایست که جریان دارد. در عین حال بخاطر بحران فلج کننده اقتصادی و سنگینی بحران بر کرده خانواده های کارگری، شاهد گسترش نوعی از بردگی کار، بصورت کارگران جنسی هستیم که جان و زندگی هزاران خانواده را در معرض تلاشی قرارداده است. بر اساس تحقیقات انجام شده، نرخ بیکاری در میان زنان در سال گذشته بسیار افزایش یافته، و بیش از نیمی از کارگران زن در بخش‌های غیررسمی اقتصاد کار می‌کنند که به دلیل وضعیت فلاکت بار اقتصادی، تورم، و بیکاری گسترده در کنار اجرای قوانین ضد زن، اغلب آن‌ها با دست‌مزدهای ناچیز و بدون قرارداد، بدون بیمه و امنیت شغلی و در محیطی آکنده از تبعیض و نابرابری مشغول فعالیت اند. با محدود شدن بیش از پیش نقش و جایگاه زنان در بازار کار رسمی، اشتغال زنان در بخش‌های غیررسمی اقتصاد رشد بیش‌تری پیدا کرده و سبب استثمار زنان کارگر و زحمتکش با دست‌مزد کم‌تر و ناچیزتر شده است. خشونت‌های کلامی، جنسی، تحقیر و توهین، نسبت دادن هر نوع کوتاهی در کار به جنسیت فرد، و تبعیض جنسیتی از جمله خشونت‌های جاری در محیط کار به شمار می‌روند.

در یک جمع‌بندی میتوان گفت جنبش کارگری ایران در فاصله یکساله بین دومه ماه فعال‌ترین جنبش اجتماعی کشور ما به شمار میرفت. علیرغم موقعیت تدافعی جنبش کارگری به طور کلی، با گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری مواجه بوده ایم که نسبت به سال قبل از حیث کمیت، یعنی تعداد اعتراض و تعداد شرکت‌کنندگان در آن رشد چشم‌گیری داشته است. ما در سال گذشته در بخش‌های مختلف کارگری با اعتراضات و اعتصابات کارگری در اشکال متنوع روبرو بوده ایم. کارگران در سال گذشته با برپایی اعتصاب، تجمع در مقابل نهادهای حکومتی و مجلس، اجتماع در محوطه کارخانه، راه‌پیمایی در بیرون از کارخانه، تحریم جمعی غذای کارخانه، جمع آوری طومارهای جمعی، ارسال بیش از صدها هزار شکایت علیه کارفرما و دولت به هیاتهای حل اختلاف و ... خواهان رسیدگی به خواسته‌های خود بوده‌اند. اعتصابات سراسری اسفند، فروردین و اردیبهشت ماه معلمان که به دنبال جمع آوری طومارها و تجمعات مختلف و تلاشهای تشکل صنفی معلمان صورت گرفت، نشانه های امیدبخشی است که میتواند جنبش اجتماعی کارگران و مزدبگیران ایران را در ابعادی تازه بمیدان آورد. گرچه در سال گذشته، بخش غالب حرکت‌ها و اعتراض‌ها برای پرداخت دست‌مزدهای عقب‌افتاده بوده، اما مبارزه برای افزایش دستمزد نیز تا حدی گسترش پیدا کرد. در عین حال شاهد حضور خانواده‌های کارگران در برخی از تجمع‌ها و اعتراض‌های کارگری بوده‌ایم. فعالین و پیشروان کارگری به چهره های شناخته شده سیاسی در جامعه تبدیل شده اند، به مناسبت‌های مختلف بیانیه و اطلاعیه میدهند، تشکلهای در دفاع از فعالین زندانی کارگری تشکیل میدهند، خواستههای همچون عدم پذیرش شورای عالی کار، ایجاد تشکل مستقل سراسری، تعیین دستمزد کارگران از طریق شرکت خود نمایندگان کارگران به گفت‌وگوهای مطرح در جنبش کارگری تبدیل شده است.

جمهوری اسلامی که از گسترش مبارزات کارگری و جنبش مستقل آن‌ها به شدت هراسناک است، با اتکا به نیروی سرکوب، دستگیری و محکومیت فعالان کارگری، صدور حکم زندان و شلاق برای کارگران اعتصابی، محاکمه مجدد کارگران زندانی و زندانیان سیاسی به مبارزات رو به گسترش کارگران در دفاع از معیشت انسانی و حق سازمان‌یابی مستقل سراسری در دل یک تناسب قوای به شدت نامناسب پاسخ داده است. رژیم اسلامی تلاش میکند با بالا بردن هزینه فعالیت، نقش فعالین و سازمان‌گران جنبش کارگری را مختل سازد. دستگیری و بگیر و به بند فعالین جنبش کارگری پیش از اول ماه مه و برگزاری راه پیمایی از سوی خانه کارگر همراه با سردادن شعارهای نژادپرستانه و فاشیستی علیه کارگران افغانی، هراس رژیم از تشکل‌یابی و سیاست مستقل کارگران را نشان میدهد.

خواست و حرکت در جهت ایجاد تشکل مستقل و سازمانیابی سراسری کارگری، که از سوی جمعی از فعالان جنبش کارگری در ایران مطرح شد، بحث‌ها و بارتاب‌های گسترده‌ای را میان فعالان چپ و کارگری برانگیخت که بیش از هر چیز پاسخی بود به یک ضرورت حیاتی و میرم در جنبش کارگری ایران. مبارزات قهرمانانه

جنبش کارگری و عروج پارادایم جدید نئولیبرالیسم مهاجم!

تقی روزبه

بزرگترین چالش پیش‌روی جنبش کارگری و ضدسرمایه داری چیست؟ مهم ترین مساله ای که اکنون در برابر کارگران جهان مطرح است، همانا بحران های عظیمی است که جهان از قبل جهانی سازی سرمایه داری با آن مواجه شده است. این بحران ها در عین حال موجب جدال شدیدی بین فراکسیون های مختلف بورژوازی شده که هرکدام سعی می کنند قدرت را بدست گرفته و سیاست های خود را در مقابله با بحران ها و خروج سرمایه داری از آن دیکته کنند و هرکدام برای موفقیت خود مسابقه بزرگی را برای جلب کارگران و تهیدستان جامعه به سوی کمپ خود شروع کرده اند و البته با این کار خود برتشتت هرچه بیشتر صفوف کارگران و تهیدستان افزوده و مانع از شکل گیری یک قطب مستقل و نیرومند جهانی در برابر کلیت نظام سرمایه داری می گردند. تا آن جا که به شکاف های درونی بورژوازی برمی گردد، در این جدال سخت و سنگین، در یک سو سرمایه دارانی قرار دارند که مدافع جهانی سازی تکنونی موسوم به پیمان های سیاسی و اقتصادی «چندجانبه گرانی» که خود منشا چالش ها و سرریز کردن بحران های بزرگ کنونی و در راس آن سه ضلعی شکاف عظیم طبقاتی یک درصدی ها و ۹۹ درصدی ها، بحران دموکراسی نمایندگی و نیابتی تا کنونی، و بحران زیست محیطی که بطور تنگاتنگی بهم تنیده شده اند و تغییر هرکدام در گرو تغییر دیگری است. سه مولفه اصلی بحران به نوبه خود موجب سرریز شدن بحران های مهم و ثانوی دیگری چون انفجار دراماتیک پناهندگی، شکل گیری قطب بندی های جدید قدرت و تشدید رقابت های تخصص آمیز قطب های قدیم و نوظهور و منازعات و جنگ های بی پایان نیابتی برای حفظ و گسترش مناطق نفوذ ... شده است. در سوی دیگر با رویکرد آن بخشی از سرمایه داران مواجهیم که از تداوم این نوع جهانی شدن متضرر شده و نگران از دست دادن امتیازات و موقعیت های ویژه (قرن بیستمی هم چون اقتصادداری سوخت فسیلی و...) و نگران افت اقتدار و فروپاشی هژمونی ایالات آمریکا در قرن بیست و یکم هستیم که مقابله با آن (با افزایش عیار بکارگیری قدرت سخت و تهدید آمیز)، معنابخش پاره ای از رفتارها و تهدیدهای حاکم بر فضای کنونی جهان است. به عنوان نمونه آن گونه که مثلا اوباما همچون رئیس جمهوری ضعیف و سست اراده موردمحلات بی مهابای این جناح قرار می گیرد و توافقات و پیمان هایش مورد ابطال و بازبینی قرار می گیرد، چیزی جز بازتاب منازعات این دو رویکرد نیست. هم چنین این رویکرد با شعارهای غلط انداز و انحرافی و شبه فاشیستی و واپسگرایانه ای چون نخست آمریکا و بازگشت عظمت گذشته و حق تصمیم گیری و دیوار سازی ها ... و سوار بر موج نارضایتی گسترده مردم علیه نظم موجود و تحمیل و پیشبرد سیاست های موسوم به یک جانبه گرانی متمایز می شود، تا هم سودای تامین هژمونی ترک خورده را بر روندهای جهانی تامین کند و هم البته جلوی شکل گیری قطب های مستقل ضد سرمایه داری و پیشرو را سد نماید. اگر بر اهمیت حیاتی وجود یک قطب و جریان هژمونیک بر نظام در حال چندقطبی شدن سرمایه و هم چنین اجتناب ناپذیری رقابت و ستیز برای تامین چنین هژمونی برای یک جهان هرمی با هدف تامین سلطه و امنیت سرمایه را در مدنظر داشته باشیم، آنگاه به

اما پراکنده- کارگران، بر این حقیقت روشنی افکنده است که با وجود آن-که کارگران این-جا یا آن-جا دست-آوردهایی را به چنگ آورده-اند، اما فاصله زیادی میان حرکات و اعتراض-های کارگری، و پاسخ به ضرورت سازمان-یابی مستقل کارگری در مقیاس بزرگ وجود دارد. از اینرو ابتکارات فعالان کارگری و معلمان در راستای ایجاد تشکلهای مستقل و سراسری خود نشان-دهنده و برآمده از این نیاز سوزان جنبش است که باید در دورآتی با تمرکز بر "راه-های سازمان-یابی" از طریق "همکاری همه گردانههای جنبش کارگری" پاسخ شایسته خود را دریافت کند. برای راه پیمایی باید توجه داشت که فرآیند سازمان یابی مستقل کارگری در ایران در مسیری مستقیم، خطی و هموار رو به جلو پیش نمی رود. بلکه با زیکزگاها، عقب نشینی ها و پیشروی هائی ضروری به پیش میروند. این میتواند از طریق ابتکارات متنوع و راههای گوناگونی شکل گیرد و راههای مختلف برای هم آوایی اعتراضات و مطالبات در سطوح گوناگونی آزمایش شده و بکار رود، توده هرچه وسیعتری را به صحنه آورد، از همه اشکال رسمی و غیررسمی، قانونی و فراقانونی را به خدمت گیرد، تداوم حرکات و ادامه داری آنرا تامین کند، حرکات پراکنده و خودبخودی و خودانگیخته را در ظرفی مناسب برای پیشبرد مبارزه جمعی و جمعیندی آگاهانه اقدامات و مبارزات سازمان دهد، تاثیرات آنرا در ابعاد اجتماعی بالا برد.

در عین حال باید در راستای به صحنه آوردن همه ظرفیتهای مبارزاتی نیروی کار و گسترش عرصه های نبرد طبقاتی به لحاظ نظری و سازمانی باید تدارک دید. در این راستا گشودن جبهه های تازه ای بیرون از محیط های تولید رسمی حیاتی است. مکان های سکونت (محیط های مصرف) یکی از با اهمیت ترین آن ها است. در شرایطی که موقعیت نیروی کار برای رویا رویی با سرمایه در محیط تولید رو به ضعف گذاشته و توقف تولید برای صدها میلیون مردم بیکار و به حاشیه رانده شده ناممکن و برای بسیاری دیگر دشوار شده است، گشودن جبهه ی وسیعی در این محیط اهمیتی راهبردی دارد. در عین حال گسترش سازمان دادن همه نیروی کار و زحمت، معلمان، پرستاران، پزشکان و سایر مزد و حقوق بگیران مشابه در بخش رسمی، کارکنان خانگی، کارگران کارگاه های فامیلی، کودکان کار و... در کارزارهای ضد سیستمی میتواند اکثریت عظیم مردمان را علیه بربریت حاکم به میدان آورد. برای شکل گیری یک جنبش سیاسی فراگیر، جنبشی که قادر باشد حرکت ها و مبارزات طبقاتی مردم اعماق را بهم گره بزند و هدف های فوری خود را از درون نیازهای آنان بیرون کشد. در این راستا تلاش ها به جایی نخواهد رسید اگر یک جنبش سیاسی قادر نباشد به مسایل و معضلات روزمره پاسخ دهد. هر چه از نردبان محرومیت و ستم کشیده گی پائین تر رویم، بسیج اجتماعی و طبقاتی بیشتر به توانایی آن جنبش در حمایت از مبارزه ی توده ی فرودست برای بقاء مشروط می شود. بنا نهادن یک دنیای دیگر، یک دنیایی سوسیالیستی، به دست آنانی که در جهنم سرمایه داری هر روز و هر ساعت خاکستر می شوند، محتاج آنست که همگان باور کنند سوسیالیسم نه صرفاً امر فردا، بلکه هم چنین پاسخی برای امروز است؛ نه از بالا، بلکه از پائین بنا می شود؛ و نه لزوماً پس از کسب قدرت سیاسی، بلکه همراه با قدرت یابی و پی افکندن ساختار نوینی از قدرت برقرار می شود!

یک جنبش سیاسی فراگیر، زمانی قادر خواهد بود به هدف های خود نزدیک شود که از شکاف های بی شماری که مردم کار و زحمت را تکه پاره می کند عبور کرده باشد. ناکامی در غلبه بر رقابت ها و تنش های موجود حول مسایل نژادی، جنسی، قومی یا مذهبی، در میان آنان به معنی آن است که اجازه داده شود که هر بخش از این مردم به نیروی سرکوب بخش دیگر تبدیل شود. اجازه داده شود که ناسیونالیسم، فاشیسم، بنیاد گرایی مذهبی و پوپولیسم شکاف های موجود در اردوی کار را از نفرت و بیزارگی پر کنند و کارگران و توده ی زحمتکش را در قالب فرقه ها و جماعت های دشمن رو در روی هم قرار دهند. ایستادگی در برابر همه اشکال تبعیض و مبارزه علیه همه اشکال ستم نخستین شرط مهار کردن چنین تنش هایی و کامیابی در ساختن یک جنبش رنگین کمائی است. جنبشی که همبستگی را بر پایه ی به رسمیت شناختن تنوع ها بنا کند و به تلاش برای همگون سازی خط بطلان بکشد!

ابعادبحران سترگی که نظام سرمایه داری با آن مواجه است بیشتر پی خواهیم برد.

عروج پارادایم جدید نئولیبرالیسم؟

به بیانی روشن تر می توان گفت که سیاست های نئولیبرالیستی چندین دهه اخیر سرمایه داری (دوره پس از فروپاشی بلوک شرق) با ایجاد بحران های عظیمی که برانگیخته دیگر به شیوه تیکنونی قادر به حفظ موقعیت و پیشبرد سیاست های خود نیست. از آن جا که در غیاب یک جنبش بزرگ و تاثیرگذار، سرمایه داری بنا به ماهیت و پویای ذاتی و سودخوارانه اش، بخودی خود حرکتی جز به سمت قهقرا و تشدید استثمار و سرکوب و کالانی کردن همه عرصه های زندگی ندارد مگر آن که یک جنبش بقدر کافی نیرومند آن را مشروط کند، و از آن جا که تمامی تحولات و رفرم ها و اصلاحات تیکنونی هم تحت تاثیر دیالکتیک مقاومت و مبارزه جامعه با پویای ذاتی سرمایه و طبقه حاکم صورت گرفته است؛ اکنون در شرایط دوران گذار و انتقالی پیچیده ای که در آن قرار داریم، و از آن جا که این گذار با گسست ها و خلأ های موجود در جبهه مقاومت جهانی که شرح آن خارج از گنجایش این نوشته کوتاه است همراه است؛ از این رو بجای باز تقسیم عادلانه ثروت ها و فرصت های تولید شده و عظیم جهانی، با فاز قهقرانی و جدیدی در تعرض نئولیبرالیسم مواجهیم که می توان آن را نئولیبرالیسم " شبه فاشیستی" و حار نامید. ترامپیسیم در گوهر و درونمایه اصلی خود چیزی جز تعرض و تسلط سرمایه داری به شکل حارتر و عریان بر قبضه کامل ماشین دولتی و بدست گرفتن سکان قدرت و حذف و زائل کردن بیش از پیش وجه اجتماعی کارکرد دولت نیست. یعنی همان پدیده ای که امروزه از آن به عنوان نفوذ کامل پول و سرمایه بر سیاست و دولت و تبدیل آن به ابزاری تحت سلطه کامل غول های سرمایه، که خود بیاتگریپوچ شدن دموکراسی لیبرالی و سیستم سیاسی آن هم هست، نام برده می شود. البته این پارادایم جدید سرمایه هنوز، نه فقط نتوانسته خود را تثبیت کند بلکه با مقاومت ها و چالش های بزرگی هم مواجه است که پرداختن به آن نیز خارج از حوصله این نوشته است.

اما در یک کلام هم باید به محتوای واقعی اقتصادی سیاسی بحران جهانی شدن سرمایه و معنای واقعی منازعات کنونی تاکید کرد و هم به اهمیت و ضرورت تقویت و نقش آفرینی یک جنبش جهانی ضد سرمایه داری علیه هر دونوعش یعنی هم نئولیبرالیسم باصطلاح جندجانبه گرا که چندین دهه جامعه جهانی طعم آن را چشیده است و هم علیه پارادایم جدید و حارتر آن که رها کردن سرمایه از قیدو بندهای موجود به دست و پایش را هدف گرفته است. در واقع درونمایه اصلی رویکرد ترامپ با کاهش عظیم مالیات از ۳۵٪ به ۱۵٪ مصداق عریان گسستن این قید و بندهاست. عروج پارادایم فوق در کلی ترین وجه خود با مشخصه های تشدید استثمار و فشار به کارگران و زحمتکشان در مقیاس جهانی به همراه دامن زدن به رقابت های درون کارگران، و بحران فزاینده زیست محیطی، و اعمال اقتدارگرانی در عرصه داخلی و جهانی قابل شناسایی است. افزایش بودجه نظامی، تهاجم نظامی اخیر به سوریه و افکندن بزرگترین بمب غیر هسته ای در جنگ افغانستان (و البته در جوار ایران که گفته می شود این بمب اساسا در دولت گذشته بخاطر انفجار تونل های هسته ای ایران تولید شده است) و یا بحران شبه جزیره کره و.. تنها گوشه ای از نشانه های این نوع باصطلاح اقتدارگرانی برای بازگرداندن هژمونی از دست رفته و یا جلوگیری از افت آن، مقابله سرمایه داری با بحران های خود برانگیخته است! و در یک کلام تکیه بیشتر بر مکانیزم های فرا اقتصادی و از جمله توسل به دامپینگ اقتصادی و زور تا موازین باصطلاح بازار آزاد و سیال، نفس

کش طلبیدن و افزایش گشت زنی های دریایی تهدیدآمیز توسط گروه ناوهای دریایی، بی اعتنائی به افکار عمومی و تا جانی که می توان ابطال دست آوردهای جامعه بشری، و البته بی اعتنائی به بحران زیست محیطی از نشانه های بارز چنین پارادایمی است.

بی شک در آستانه اول ماه مه جنبش کارگران و ضد سرمایه داری در مقیاس جهانی در مقابله با این بحران با چالش ها و آزمون بزرگ و سرنوشت سازی مواجه است. اگر کارگران و زحمتکشان و نیروهای چپ، مقام لحظه تاریخی و درونمایه تحولات جهانی و نبض زمانه را در نیابند، و هم چنان از حصار منظر گذشته و کلیشه شده به این تحولات و آینده بنگرند و نسبت به ماهیت بحران و اقتصادی سیاسی منازعات جاری هوشیاری لازم را از خود نشان ندهند و بجای مقابله با کلیت این سیاست ها به زیر چتر زنده باد این یا آن جناح و سیطره این یا آن سیاست نئولیبرالیستی سرمایه و با هرتوجیه و عنوانی چون علم کردن جبهه و یا ائتلاف ضد فاشیستی و امثال آن بزیربالم بورژوازی خزند، بهمان اندازه میدان را برای یکه تازی سرمایه دستخوش در اوج بحران و منتشر شدن صفوف جبهه مقاومت کارگران و زحمتکشان باز گذاشته اند و بهمان اندازه فرصت بازسازی سرمایه و این بار در چهره حارتری را فراهم ساخته اند...

مبارزه علیه هر دو رویکرد سرمایه که هر کدام شرط وجود دیگری و باز تولید کننده آن محسوب می شود و با کشتادن مردم و کارگران به زیر چتر جناح خوش خیم تر در برابر بدخیم تر، تقویت همبستگی جهانی کارگران و ضرورت حضور و شکل گیری جنبش های سراسری ضد سرمایه داری و شکل گیری قطبی جهانی و مستقل از جناح های سرمایه، تنها عال بازدارنده ای است که می تواند از فرایند شتابناک سوق دادن جامعه جهانی به سوی پرتگاه بربریتی که سرمایه داری در برابر مردم جهان قراردادده است جلوگیری کند. تنها اتحاد و پیوند همه جنبش های طبقاتی- اجتماعی و زیست محیطی و همه نیروها و جریان های مترقی و پیشرو برای تقویت و شکل دادن آن چه که جنبش جنبش ها نامیده می شود، علیه تمامی فراکسیون های بورژوازی در مقیاس جهانی می تواند تهاجم خطرناک بورژوازی را مهار و نهایتا آن را تا گورستان تاریخ بدرقه کند... اگر نه خود انقلاب مردمی ولی لاقل شبح آن برای کنترل سرمایه عنان پاره کرده، ضرورتی انکارناپذیر است.

2017.30.1



آگهی تلویزیون برابری

۲- به صورت آرشیو ، در سایت رادیو - تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر :

www.radiobarabari.com
<http://barabari.tv>
www.rahekaregar.com

توجه : بینندگان عزیز تلویزیون برابری دقت کنند که سالی دو بار - در پانیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می کنند که البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان می شوند.



برنامه های تلویزیون برابری روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هات برد مجددا از ماهواره یاه ست پخش می شود.

مشخصات ماهواره :

Satellite Yahsat ماهواره یاه ست
Frequency 11766 فرکانس ۱۱۷۶۶
Polarization Vertical عمودی
Symbol rate 27500 سمبل ریت ۲۷۵۰۰
FEC 5/6 اف ای سی ۵/۶

ساعت پخش برنامه های تلویزیون برابری :

- ۱- پنجشنبه ساعت نه و نیم شب بوقت ایران (ساعت ده صبح بوقت لس آنجلس و هفت عصر بوقت اروپای مرکزی) بازپخش این برنامه : جمعه نه و نیم صبح بوقت ایران (ده بعداز ظهر پنجشنبه بوقت لس آنجلس و هفت صبح جمعه بوقت اروپای مرکزی)
- ۲- یکشنبه ساعت نه و نیم شب بوقت ایران (ده صبح بوقت لس آنجلس و هفت عصر بوقت اروپای مرکزی) بازپخش این برنامه : دوشنبه نه و نیم صبح بوقت ایران (ده شب یکشنبه بوقت لس آنجلس و هفت صبح دوشنبه بوقت اروپای مرکزی)

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ، میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید .

- ۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای " جی . ال . ویز "

www.didgah.tv
www.glwiz.com

سایت رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com
<http://barabari.tv>

ایمیل تلویزیون برابری
info@barabar.tv


تلفن پیام گیر تلویزیون برابری

49 - 511- 2617492


همچنین میتوانید از طریق سه شبکه اجتماعی یوتوب ، گوگل پلاس و فیس بوک ، برنامه های برابری را ملاحظه کنید .

تلویزیون برابری در 

<http://www.youtube.com/user/RAHEKAREGAR/videos>

فیس بوک برابری 

<https://www.facebook.com/RahEkaregar>

گوگل پلاس 

<https://plus.google.com/104256247512155762888/posts>

شبکه تلگرام

<https://telegram.me/barabaritelevision>